مجله برنامه و بودجه، شمارهٔ ۱۳ و ۱۴، ص. ۱۰۹-۱۴۷.

سازماندهی توسعه: مقایسه نظامهای ملی کارآفرینی در سوئد و کره جنوبی*

نویسندگان: ها-جون چانگ
ریچارد کزول-رایت
مترجم: دکتر محسن رنانی*

چکیده

الگوهای فکری مسلط در توسعه اقتصادی، نوعی تقسیم نهادی مصنوعی میان بازارهای خودانگیخته و دولتهای ابزاری[1] ایجاد کرده‌اند. رهنمودهای سیاستی متضاد، پدیدار گشته و تثبیت شده‌اند. این مقاله، در پی آن است که با بازنگری در نقش کارآفرینی در توسعه اقتصادی، هر دوی این رویکردها را به چالش فرا خواند. این مقاله با پذیرش دیدگاهی تکاملی[2]، بحث می‌کند که نظام ملی کارآفرینی منجر به پیدایش چارچوب مناسبی برای ترکیب فرایندهای خلاق و مخربی می‌شود که ذاتیِ کارآفرینی است، و تنوع نهادی، ویژگی توسعه اقتصادی موفق است. در این مقاله، این بحث با مقایسه تجربه‌های توسعه در سوئد و کره جنوبی انجام می‌پذیرد.

---

* Ha-Joon Chang; Richard Kozul-Wright (1994). Organising Development: Comparing the National Systems of Entrepreneurship in Sweden and South Korea. *The Journal of Development Studies*, 30(3), pp.859-891.

* عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان

1. Instrumental States
2. Evolutionary Perspective

مقدمه

آهنگ بی‌سابقه - وگرچه ناموزونِ - توسعه اقتصادی جهانی در سه دهه پس از جنگ جهانی دوم، شدیداً با پیروزی ایدئولوژی اقتصادی مرتبط بوده است. بازسازی اروپا و ژاپن، کاهش خطر بیکاری و تورم و افزایش فرصتهای همکاری جهانی، دولت را به عنوان محور فرایند توسعه اقتصادی تثبیت کرد. کشورهای در حال توسعه با پیروی از موفقیت آشکار مدیران کلان اقتصادی کینزی در اقتصادهای پیشرفته مبتنی بر بازار، تلاش فراوانی صرف دولتی *ابزاری* کردند تا بتوانند بر "شکستهای بازار" غلبه کنند و فضا را برای رشد سریع و پایدار فراهم سازند.

رشد آهسته اقتصاد جهانی پس از سقوط نهادهای برتون وودز و تکانه نفتی اول، بسیاری از کشورهای در حال توسعه را در معرض مجموعه‌ای از فشارهای بین‌المللی جدید قرار داد. شکست در یافتن سیاستهای مناسب موجب شد که در مورد مسئله جانشین سازی دولت به جای ابتکارهای خصوصی، تردید کنند. رویدادهای اخیر در اروپای شرقی که ساختارهای دستوری شدیداً متمرکز در دستیابی به سطوح مطلوب تکنولوژی و مصرف - در مقایسه با اقتصادهای غربی پیشرفته - ناتوان ماندند، باعث شد که بر اهمیت مباحث "شکست دولت" به عنوان اصول جدیدی برای توسعه اقتصادی، افزوده شود.(۱)* اقتصاددانان به سرعت از اعتقادهای پیشین دست می‌کشند و در پیِ طرح‌ریزی سیاستهایی هستند که برای هماهنگ سازی قیمتی و تصمیمگیری خصوصی نقش بیشتری قایل شود، با این امید که استعدادهای خلاق را به طور خود به خود برانگیزاند و تکنولوژیهای منسوخ را از طریق کارآفرینی ثروت افزای[1] متحول کند.

در بخش نخست این مقاله، بحث خواهیم کرد که کارآفرینی مستحق داشتن جایگاه رفیعتری در دستور کار توسعه است، اما نه توضیح درباره فرایندهای خود به خودی و نه توضیح ابزاری[2] از نهادها نمی‌تواند پیچیدگیهای موضوع را به طور کامل مطرح کند. برخلاف این تصور عمومی که توسعه باید دارای حالتی ساده و خطی باشد، تأکید می‌شود که توسعه نیازمند تنوع نهادی است. به زبان دقیقتر، کارآفرینی فرایندی تکاملی است که هر دو فرایندهای خلاق و مخرب را به هم در می‌آمیزد و برای به کار انداختن آن، نه بازارها و نه دولتها، به تنهایی نمی‌توانند فضای نهادی

* اعداد داخل دو کمان، به یادداشتهای پایان مقاله اشاره دارد.

1. Wealth-enhancing Entrepreneurship
2. Instrumental Explanation

مناسب را فراهم آورند. به عنوان یک چارچوب جایگزین برای درک فرایند توسعه اقتصادی، "نظام ملی کارآفرینی" پیشنهاد شده است. این بحث با توجه به دو اقتصادی که همواره در قطبهای مخالف طیف مقایسه قرار گرفته‌اند - یعنی سوئد و کره جنوبی - ارائه خواهد شد. ما بر این باوریم که برای ارائه این مقایسه، دست کم سه دلیل وجود دارد. نخست این که هر دو اقتصاد حکایت موفقیت نامنتظر - به ترتیب در اواخر قرن نوزدهم و بیستم - هستند. دوم این که هر دو اقتصاد در سایه رقیب بزرگتری رشد کردند که دارای اقبال بسیار بیشتری بودند - به ترتیب، آلمان و ژاپن. سرانجام شباهتها و تفاوتهای آنها، بیانگر تنوع ترتیبات نهادی است، ترتیباتی که کشورها، در جستجوی راهبردهای توسعه مناسب در اقتصاد جهانی متحول، در دسترس دارند.

توسعه اقتصادی، کارآفرینی و تنوع نهادی

با وجود تشخیص آدام اسمیت که اختلاف در تولید ثروت در میان ملتها نتیجه مشترک ذخایر منابع طبیعی و ساختارهای نهادی و قانونیِ متحول است (Smith, 1976)، اقتصاددانان توسعه به طور سنتی درباره شایستگیهای استراتژی مزیت نسبی و استراتژی *نِیل*[1]، به عنوان راهبردهای جایگزین برای دستیابی به رشد اقتصادی سریع، اختلاف داشته‌اند. زیربنای این بحث، ارزیابیهای بسیار مختلفی بوده است که از بازار و دولت - به عنوان دو ساختار نهادی جایگزین، برای

۱. Catching up - این اصطلاح که هنوز برابر پذیرفته‌ای در فارسی برای آن نهاده نشده است، هم عنوانی است برای نوشتارهایی اقتصادی که هدف آن جستجوی الگویی است برای تبیین تفاوتهای گسترده‌ای که در نرخ رشد بازدهی (نرخ رشد ستانده هر نفر - ساعت) میان کشورها وجود دارد؛ و هم عنوانی است برای راهبردی که هدفش کاهش شکاف نسبی تکنولوژیک میان یک کشور کمتر توسعه یافته و "قلمرو سرحدی تکنولوژی جهانی" (Technology Frontier Area=TFA) است. منظور از این اصطلاح، مناطقی است که بهترین فن‌آوریهای جهانی در آنجا به کار گرفته می‌شود. در نوشتارهای *نِیل*، این دیدگاه وجود دارد که کشورهایی که دیرتر وارد فرایند صنعتی شدن شده‌اند، باید دارای نرخ نوع‌آوری و ابداعی بالاتر از نرخ مربوط به قلمرو سرحدی تکنولوژی جهانی باشند، و در واقع، چنین نیز هست. زیرا تقلید و یادگیری (در تکنولوژی و سازمان) در مقایسه با کشف، اختراع و مطالعات بنیادی، عموماً ارزانتر و سریعتر است. بنابراین، شکاف میان سطح توسعه یک کشور کمتر توسعه یافته و قلمرو سرحدی تکنولوژی جهانی، شاخصی است از انباشت فرصتهای فن شناختی که آن کشور می‌تواند از آنها بهره‌برداری کند. هر چه این شکاف بزرگتر باشد، فرصتهای تکنولوژیک انباشته، بیشتر است و انگیزه کشورها برای اقتباس و بهره‌برداری از آنها، بالاتر و براین اساس، نرخ انتقال تکنولوژی جهانی بزرگتر خواهد بود. ایده "مزیتهای عقب افتادگی" که تورستین وبلن و دیگران مطرح کرده‌اند نیز ریشه در همین دیدگاه دارد -م.

هماهنگ‌سازی فعالیت اقتصادی - به عمل آمده است.(۲)

این بحث با گذشت زمان نیز به سردی نگراییده است. وقتی دوره‌ای از مداخله فعال دولتی منجر به قید و بندهای چشمگیری در اوایل دهه ۱۹۷۰ شد، اقتصاددانان به سرعت به دیدگاه لیبرال بازاری به عنوان یگانه جایگزین عملی برای سوء مدیریت دولتی در مورد توسعه اقتصادی، گرایش پیدا کردند (Bardhan, 1990). کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه، تحت عنوان "اصلاحات معطوف به بازار"[1] از طریق آزاد سازی تجاری، خصوصی سازی و اصلاحات مالی، یک الگوی نهادی مشابه را پذیرفته‌اند. گرچه گسترهٔ کامل و تبعات این تجدیدنظر هنوز مورد اختلاف است، به تازگی، گزارش تعیین کننده‌ای توسط بانک جهانی، این استدلال بنیادی را تأیید کرده است: "بازارهای رقابتی، بهترین شیوه شناخته شدهٔ سازماندهی کارای تولید و توزیع کالاها و خدمات هستند. رقابت داخلی و خارجی، انگیزه‌هایی فراهم می‌آورد که کارآفرینی و پیشرفت فن‌شناختی را به راه می‌اندازد" (World Bank, 1991: 1). اما، و به رغم آهنگ رسایش، توجه عمیقی به ارتباط میان کارایی تخصیصی، کارآفرینی و پیشرفت فن شناختی نشده است.(۳) این، یک سکوت خطرناک است. پژوهشهای فراوان روی اقتصاد تحول فنی[2] نشان داده است که اقتصاد مرسومِ کارایی تخصیصی، دربارهٔ پیشرفت اقتصادی دیدگاه ساده و خطی - و بنابراین، گمراه کننده‌ای - ارائه می‌دهد.(۴) پُل دیوید[3] دو کاستی محوری اقتصاد مرسوم را چکیده کرده است. نخست، از آنجا که اقتصاد مرسوم فرض می‌کند که فن آوری به راحتی و بدون هزینه در دسترس است، نمی‌تواند کنشها و بستگیهای متقابل فراوان و متغیر میان تولید، توزیع و کاربرد دانش فنی و علمی، و نیز میان اینها و محیط اقتصادی بزرگتر را مشخص کند. دوم، از آنجا که علم اقتصاد مرسوم، اجزای "پنهانِ" دانش فنی را نادیده می‌انگارد - اجزائی که در عناصر غیرعادی و ویژه‌ای متجلی می‌شود که تنها از طریق استفاده از تکنولوژی ویژه مورد بحث، به دست می‌آیند - این علم نمی‌تواند پیشرفت پویای فن آوری را مورد توجه قرار دهد؛ پیشرفتی که هم ناظر به بهبودهای ایستا و نموّی است و هم ناظر به جهشهای بنیادی. گرچه هیچ نتیجه سیاستی قطعی از بحث دیوید پدیدار نمی‌شود، اما او اصرار دارد که برای کمک به پیشرفت فنی، به ترتیبات نهادی متنوعی - از جمله، حمایت‌دولتی، حقوق مالکیت فکری، و انحصارهای خصوصی - نیازمندیم (David, 1992: 14-19).

1. Market Friendly Reforms
2. Economics of Technical Change
3. Paul David

کارآفرینی همچنین قربانی نگرشهای ساده به مسئله توسعه اقتصادی شده است. خواه به این دلیل که دولت به عنوان مدیر کاملاً قابل اعتمادی برای شکستهای مربوط به بازار شناخته شده است که فرایند نیل را به فن سالارانِ موثق واگذار می‌کند، یا به این دلیل که با وجود حقوق مالکیت تثبیت شده و اطلاعات قیمتی صحیح، بنگاهها و مصرف کنندگان حداکثر سازندهٔ مطلوبیت همواره کاربرد بهینه منابع موجود را تضمین می‌کنند، هر دو دیدگاه فرض می‌کنند که تصمیم‌گیرندگان بسیار باهوشند، اما تلاشهای اصولاً خلاق کارآفرینان را به حساب نمی‌آورند. اما اگر توسعه مستلزم "به کار انداختن و به خدمت گرفتن هدفها، منابع و تواناییهای توسعه‌ای -که پنهان، پراکنده یا بد تخصیص یافته‌اند -" می‌باشد (Hirschman, 1987: 210)، آن‌گاه فعالیت هدفمند در فضایی شدیداً نامطمئن انجام خواهد شد، فضایی که در آن، افراد دارای دانش ناقص و انگیزه‌های پیچیده هستند. عوامل تحول، در چنین وضعیتی باید از طریق تجربه و یادگیری، به جستجوی دانش بپردازند. در نتیجه، توسعه اقتصادی را نمی‌توان به عنوان یک واکنش مکانیکی به مجموعه کوچکی از محرکهای "درست" نگریست، بلکه یک فرایند تکاملی تحول است؛ کشف مداومی که هم متضمن بهبودهای روزافزون در محصولات و فن آوریهای موجود است و هم متضمن حرکتهای بنیادین به سوی روشهای فن‌آوری جدید.

چنین رویکردی، یادآور مقاله "سرمایه‌داری موجه"[1] ژوزف شومپیتر[2] است، که معتقد بود چالش با بنگاهها و صنایع مستقر، از طریق محصولات و فن‌آوریهای جدید، متکی بر فعالیت کارآفرینان به عنوان عوامل "تخریب خلاق"[3] است. اما تصور "موجه" شومپیتر از سرمایه‌داری، از نظر نهادی ضعیف، منحصر به شکل گیری انحصار، و نادیده انگارندهٔ مجموعه‌ای از نهادهای عمومی و خصوصی است.(۵) این مسئله باعث می‌شود که دیدگاه دقیق شومپیتر دربارهٔ ابداع، به صورت فرایند مجزا و ناپیوسته‌ای منعکس شود. در چنین وضعیتی، مقتضیات نهادی منحصر می‌شود به تدارک انگیزه‌های لازم برای پاداش دادن به ابداع و جبران خطر مربوط به تحول بنیادین در فن آوری، و نیز ظرفیتهای کارآفرینانه منحصر می‌شود به مرحله ابداع؛ در حالی که یادگیری، آزمون و تقلیدی که با معرفی، اقتباس و انتشار ابداعات همراه است، نادیده گرفته می‌شود.

اما اگر کارآفرینی، یک فعالیت حقیقتاً هدفمند در دنیای نامطمئن است، برای حمایت از آن،

1. Plausible Capitalism
2. Joseph Schumpeter
3. Creative Destruction

منحصربه فردی برای کاهش برخوردها ندارد. دیگر نهادها - همچون اتحادیه‌های کارگری و سازمانهای کارفرمایان - بسته به دامنه و پیچیدگی نفوذشان، می‌توانند به عنوان واحدهای کارآمد کاهنده برخوردها، در هر راهبرد توسعه، عمل کنند.(۱۱)

پس کارآفرینی‌ای که بتواند فرایندهای اقتصادی موجود را تغییر دهد و رشد بلندمدت را تداوم بخشد، بعید است که صرفاً از طریق اقدامات ابزاری دولت، یا به طور خودانگیخته از طریق هماهنگی و انعطاف پذیری بازاری، پدیدار شود. در نتیجه، انواع اصلاحات نهادی که سیاستهای توسعه‌ای در دهه گذشته منحصر به آنها بوده است (آزاد سازی بازار و خصوصی سازی)، بعید است که به تنهایی بتوانند وضعیت مناسب برای فعالیت کارفرمایانه را فراهم آورند، یا یک همبستگی کارآمد رشد افزای به وجود آورند.(۱۲) در واقع، ورود اندیشه کارآفرینی به بحث، ما را به فراتر از این بحث توسعه‌ای که دولت را در برابر بازار قرار می‌دهد، می‌برد و اهمیت تنوع نهادی را روشن می‌سازد. انواع ترتیبات نهادی پشتیبان ابداعات مداوم -که از طریق شبکه‌ای از ارتباطات نهادی خصوصی و عمومی، باعث تشویق خطر پذیری، یادگیری، تقلید و آزمون می‌شود و می‌تواند اجزای مخرب کارآفرینی را (هم رفتار رانت جویانه و هم برخوردهای اجتماعی و اقتصادی که همراه فرایند تخریب خلاق به وجود می‌آید) کنترل کند، به بهترین وجه، تحت عنوان *نظام کارآفرینی ملی* قابل توصیف است.(۱۳) در بخشهای بعدی این مقاله، به اهمیت تنوع نهادی برای توسعه اقتصادی، از طریق مقایسه دوگونه از این ترتیبات نهادی خواهیم پرداخت.

سازماندهی توسعه: نظام کار آفرینی سوئدی

مروری بر توسعه سوئد

در این قرن، تا سال ۱۹۳۸، سوئد جزو کشورهایی بود که از بالاترین رشد اقتصادی برخوردار بودند. این تحول، به همان اندازه که عمیق و چشمگیر بود، غیرمنتظره نیز بود. دوره بین ۱۸۸۰ تا بروز جنگ جهانی دوم، برای سوئد، همچون آلمان -که با آن دارای روابط اقتصادی و فرهنگی نزدیک بود - دوره‌ای مهم و حیاتی به شمار می‌رفت. گرچه سوئد تا جنگ جهانی اول، از آلمان عقب بود، اما در فاصله بین دو جنگ، به رشد پایداری دست یافت (بنگرید به جدول ۱).(۱۴) با توجه به نرخ رشد نسبتاً پایین جمعیت در سوئد، نرخ رشد سرانه این کشور، در فاصله سالهای ۱۸۸۰ تا ۱۹۵۰، احتمالاً بالاترین نرخ رشد در جهان بوده است.

جدول ۱. مقایسه درآمدها و نرخهای رشد کشورهای گزیده، ۱۸۷۰-۱۹۵۰
(متوسط نرخهای رشد سالانه)

محصول ناخالص داخلی سرانه (به دلار، به قیمتهای ۱۹۸۰)			۱۸۷۰-۱۹۰۰	۱۹۰۰-۱۹۱۳	۱۹۱۳-۱۹۲۹	۱۹۲۹-۱۹۳۸
	۱۹۰۰	۱۹۵۰				
سوئد	۱۴۸۲	۳۸۹۸	۳/۰	۲/۲	۲/۵	۲/۷
آلمان	۱۵۵۸	۱۹۵۰	۳/۸	۳/۰	۱/۷	۳/۹
فرانسه	۱۶۰۰	۲۶۲۹	۲/۱	۱/۷	۲/۳	-۰/۳
ایتالیا	۱۳۴۳	۲۰۸۹	۱/۰	۲/۸	۱/۹	۱/۲
انگلستان	۲۷۹۸	۴۱۷۱	۲/۸	۱/۵	۲/۲	۲/۰
ایالات متحده	۲۹۱۱	۶۶۹۷	۸/۳	۴/۰	۳/۳	۰/۷

مأخذ: A. Maddison (1989). *The World Economy in the 20th Century*, Table B-2. Paris: OECD.

توسعه اقتصادی سوئد را نمی‌توان صرفاً با آمار و ارقام و به زبان کمّی توصیف کرد، بلکه رشد سریع بازدهی (بهره‌وری)[1]، با یک فرایند تحول آفرین سازماندهی مجدد ساختاری[2]، همراه شد. از یک سو، منابع به سرعت از کشاورزی به صنعت جابه‌جا می‌شد (بنگرید به جدول ۲)، و از سوی دیگر، در همه بخشها، و به ویژه در بخش صنعت، فعالیت اقتصادی به گونه‌ای پیوسته به سوی محصولاتی سوق داده می‌شد که دارای ارزش افزوده بالاتری بودند. توسعه صنعتی اولیه در سوئد برمبنای مواد خام مهمی از قبیل آهن و چوب جنگل (الوار) و با به کارگیری فنون سنتی، بنیاد نهاده شد. در سال ۱۸۸۰، این دو صنعت هنوز ۵۶ درصد کل صادرات و حدود ۴۵ درصد اشتغال صنعتی را به خود اختصاص می‌دادند.(۱۵) از دهه ۱۸۸۰، محصولات جدید و پیچیده‌تر، همراه با روشهای تولیدی جدید و بزرگ مقیاس پدیدار گشت: صنعت کاغذ سازی -که دارای ارتباط تنگاتنگ با صنعت در حال احداث مواد شیمیایی بود - توسعه یافت؛ صنایع محصولات چوبی[3]، درست هنگامی که تقاضای جهانی برای الوار کاهش می‌یافت، به تولید کالاهای نهایی‌تر و

1. Productivity
2. Structural Reorganisation
3. Wood-working Industry

محصولات ساخته شده‌تر چوبی روی آوردند؛ تولید فولاد درجه یک با استفاده از فن آوریهای پیشرفته‌تر و کلوخه‌های معدنی اقتصادی‌تر -که از معادن تازه گشوده در شمال سوئد به دست می‌آمد- جایگزین تولید چدن خام شد. از همه مهمتر، اشتغال در بخش نوپیدای مهندسی، در فاصله سالهای ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۲ تقریباً سه برابر افزایش یافت؛ و این افزایشها نه تنها با برقراری پیوندهای نزدیک با صنایع فلزی همراه بود، بلکه پیوندهای نزدیکی نیز با صنایع چوب و کشاورزی برقرار شد (Edquist and Lundvall, 1992: 13). تا آغاز جنگ جهانی اول، این صنایع جدید بیش از ۶۰ درصد کل صادرات را به خود اختصاص داده بودند.(۱۶)

جدول ۲. تغییر ساختاری در اروپا، ۱۸۸۰-۱۹۳۸ (سهم محصول ملی)

	ساختار تولید در سال ۱۸۸۰			ساختار تولید در سال ۱۹۳۸		
	کشاورزی	صنعت	خدمات[الف]	کشاورزی	صنعت	خدمات[الف]
سوئد	۳۷	۲۱	۲۵	۱۲	۴۲	۲۸
آلمان	۳۶	۳۲	۱۱	۱۵	۵۸	۹[ب]
ایتالیا	۵۷	۱۷	۱۹	۳۰	۳۱	۲۵
فرانسه[ج]	۴۱	۳۰	۷	۲۲	۳۶	۲۱
انگلستان	۱۱	۴۰	۲۴	۴	۳۷	۲۲

مأخذ: B. Mitchell, *European Historical Statistics, 1750-1970* (1975). London: Macmillan.

یادداشتها: الف) شامل حمل و نقل، ارتباطات و بازرگانی؛ ب) فقط حمل و نقل و ارتباطات؛ ج) سال ۱۹۸۲.

رشد صنعتی، در دوره میان دو جنگ، سریع بود؛ تولید سرانه صنعتی در فاصله سالهای ۱۹۱۳ تا ۱۹۳۸ دو برابر شد، و با وجود نرخهای بیکاری بالا، افزایش درآمد شاغلان و بهبود شرایط خانه‌سازی موجب تشویق و توسعه یک صنعت داخلی تولیدکننده کالاهای مصرفی شد.(۱۷) گرچه در این دوره، صنعت کاغذ سازی همچنان به توسعه مبتنی بر صادرات[1] ادامه داد، اما اهمیت پیدایش صنعت کالاهای سرمایه‌ای همراه با منابع جدید انرژی و حمل و نقل پایدارتر بود.

1. Export-oriented Expansion

تلاشهای پیشگامانه برای برقی کردن فعالیتها موجب شد که بنگاههای مهندسی سوئدی پیشاهنگ فن‌آوری جدیدی باشند، و - به گونه‌ای خیره کننده، در اقتصادی کوچک - صنایع خودروسازی و هواپیماسازی استقرار یافت. در فاصله سالهای ۱۹۱۳ تا ۱۹۳۸، سهم صادرات ماشین آلات و تجهیزات حمل و نقل دو برابر شد - از ۱۸/۸ درصد به ۳۶/۳ درصد کل صادرات محصولات کارخانه‌ای.[۱۸]

تجارت و توسعه اقتصادی

بی‌گمان، برای اقتصاد کوچکی همچون سوئد، وجود بازارهای خارجی پیش شرط توسعه پایدار بود. نه تنها بازارهای خارجی امکان دستیابی به صرفه‌جوییهای ناشی از مقیاس را فراهم آورد، بلکه درآمدهای صادراتی نیز برای تأمین افزایش لازم در واردات کالاهای سرمایه‌ای - که در مراحل اولیه توسعه رخ می‌دهد - ضروری بود. گسترش پیوندهای خارجی، تا حدودی با داشتن پول باثبات[۱۹] و محدودیتهای تعرفه‌ای نسبتاً اندک برای شریکان تجاری عمده، به ویژه بریتانیا، امکانپذیر شد. اما همچنان که جریان صنعتی شدن، عمیق می‌شد، ارتباط با بازارهای آلمان و روسیه، و بعداً بازار آمریکای شمالی، گسترده شد. همچنین افزایش تقاضا برای تجهیزات و مواد خام به همراه رشد سریع، در مراحل اولیه توسعه، وامگیری گسترده از خارج را ضروری ساخت. رشد کسری ترازپرداختها، که با توسعه اقتصادی همراه بود، از طریق وامگیری خارجی، به ویژه از فرانسه، تأمین مالی شد. سرمایه خارجی در نقطه حداکثرش (در دهه ۱۸۸۰) نزدیک به نصف تشکیل سرمایه ناخالص داخلی را به خود اختصاص می‌داد.[۲۰]

اما برخلاف برخی تفاسیر، توسعه سریع سوئد نتیجه خود انگیخته نیروهای بازاری لجام گسیخته‌ای که به دنبال ادغام در اقتصاد رشد یابنده جهانی است، نبود.[۲۱] در واقع، گرچه در طول دوره ۱۸۸۰ تا ۱۹۳۸، صادرات همواره همراه با توسعه اقتصادی افزایش یافته است، اما در مقایسه با تولید ملی یا تولید کارخانه‌ای، این افزایشها دارای سرعت کمتر و ناپایداری بیشتری بوده است؛ و در همین دوره، نسبت صادرات تغییر نکرده است - افزایش تا ۱۹۱۳ و کاهش چشمگیر در دوره میان دو جنگ. ولی در این الگو، تغییر بخشی چشمگیری وجود داشت. وابستگی صادراتی در تولیدات کارخانه‌ای در طول دهه ۱۹۲۰ به شدت افزایش یافت - به ویژه صادرات ماشین آلات و تجهیزات حمل و نقل که به گونه آشکاری گسترش یافت - و در حالی که همه انواع

صادرات از رکود و گسترش حمایتگرایی در دهه ۱۹۳۰ تأثیر منفی پذیرفته بودند، صنایع دارای ارزش افزوده پایین، نظیر نساجی، رکود دیرپاتری را به ثبت رساندند.

توسعه صادرات با تعرفه‌ها و یارانه‌هایی که در فاصله سالهای ۱۸۸۰ تا ۱۹۱۳ برقرار شد، ناسازگار نبود. گرچه افزایش حمایت، در آغاز ناشی از چانه‌زنی کامیاب صاحبان بخش کشاورزی در اواخر دهه ۱۸۸۰ بود که با واردات غلات آمریکایی مورد تهدید واقع شده بودند، اما سیاستهای حمایتی به سرعت به بخشهای نوپای مهندسی -که هنوز در حال پروراندن ظرفیتهای فن‌شناختی خود بودند، و در نتیجه، در مقابل رقیبان پیشتر استقرار یافته، آسیب پذیر بودند- گسترش یافت. تا سال ۱۹۱۳، متوسط تعرفه‌های سوئد بر فراورده‌های کارخانه‌ای، بیش از ۲۰ درصد بود. یعنی بیش از بیشتر اقتصادهای اروپایی دیگر (World Bank, 1991: 97).[۲۲]

توسعه صنعتی، نقش دولت و سرمایه مالی

در اواخر سده هیجدهم، یک دولت سوداگر (مرکانتیلیست)، بنیان صنعتی سوئد را به فراسوی وابستگی دیرپایش به صنایع مبتنی بر فلزات، گسترش داد. گرچه حمایت، به رواج صنایع جدید انجامید، اما موجب کاهش حساسیت صنعت فولاد به رقابت جدید و به تعویق افتادن توسعه صنعت الوار شد.[۲۳] برافتادن مکتب سوداگری و پیدایش یک دوره مقررات زدایی[1]، فرصتهای رشد را در هر دو صنعت آهن و الوار گشود. توانایی واکنش مؤثر به فشارهای رقابتی جدید، مستلزم حقوق مالکیت قوی، قانون تجارت پیشرفته، و طبقه‌ای از کارآفرینانی است که دارای دسترسی به سرمایه و تمایل به پذیرفتن مخاطرات احتمالی باشند.

در تمام این موارد، میراث یک دولت بی‌طرف همراه با سنت دیوانسالاری پیشرفته و خودآگاهی ملی قوی نقش بسیار ارزشمندی داشته است (Torstendahl, 1991). در کشاورزی، حقوق مالکیت قویاً تثبیت شده بود و گسترش زمینهای قابل کشت از طریق طرحهای زهکشی و آبیاری، به وسیله دولت به دقت سرپرستی و نظارت می‌شد (Gustavsson, 1986: 13-14; Samuelsson, 1968: 71-6).[۲۴] این الگوی مشوقِ حلقه‌های مکمل میان فعالیتهای خصوصی و عمومی، به زودی به نوسازی بخشهای زیربنایی انتقال یافت. پس از یک بررسی، دولت الگوی

1. Deregulation

بازاری ساختن راه‌آهن را، که در بریتانیا و فرانسه وجود داشت، کنار گذاشت و به جای آن شیوهٔ احداث و مالکیت بزرگراههای اصلی (که تا ۱۸۷۰ تکمیل شد) را برگزید. اما این اجازه را نیز داد که بعداً خطوط خصوصی در خارج از شبکه دولتی گسترش یابد. نمونه‌های مشابهی از همکاری خصوصی و عمومی در مورد گسترش خدمات تلگراف و تلفن در اوایل دهه ۱۸۸۰، و نیز توسعه انرژی برق-آبی از دهه ۱۸۹۰، مشاهده شده است.

با این همه، کارآفرینی مولد باید از درون صنایع خصوصی تکامل یابد. اما صنایع آهن و الوار بر بنیادهای نهادی بسیار گوناگونی تکیه داشتند. صنعت آهن، در فضای اقتصادی بین‌المللی خصمانه، یک صنعت سازمان یافته پایدار باقی ماند. گرچه حمایتهای مستقیم دولتی به تدریج از دهه ۱۸۸۰ کاهش یافت، اما اتحادیه سازمان یافته‌ای از کارفرمایان به همکاری با سازمانهای دولتی ادامه داد تا استانداردهای فنی برتر و مهارتهای بالاتر را ترویج دهد و با حفظ کیفیت محصول به نبرد رقبای کم هزینه برود. در مقابل، صنعت الوار با دوره‌ای از عدم تنظیم و رشد بسیار سریع در پاسخ به افزایش تقاضای خارجی، روبه رو شد. واحدهای بزرگ مقیاس با پیوندهای خارجی تنگاتنگ و عرضه آماده‌ای از نیروی کار غیرماهر، یک الگوی توسعه به شدت خیال‌پردازانه و عمیقاً متعارض را به نمایش گذاشتند. تنش میان این دو الگوی نهادی، تکامل بعدی نظام کارآفرینی سوئدی را شکل داد.

این الگوی نخستین توسعه زیربنایی و صنعتی، دو سنت بسیار مهم را برای نظام کارآفرینی در سوئد پابرجا ساخت. از یک سو، حاکمیت در سطح بنگاه، به عنوان حق انحصاری مالکان خصوصی، قویاً تثبیت شده و پابرجا بود؛ و برخلاف دیگر اقتصادهای اروپای شمالی، مالکیت عمومی داراییهای صنعتی در توسعه سوئد نقش مستقیمی بازی نکرد. از سوی دیگر، دولت آگاهیهای بسیاری درباره فعالیت صنعتی کسب کرد و تواناییهای مدیریتی را پرورش داد تا بتواند بر فرایند توسعه نظارت کند، استانداردهای کیفیت و ترخیص محصولات را تعیین کند و خطرات پروژه‌های سرمایه گذاری بلندمدت را ارزشیابی نماید (Torstendahl, 1991: 122).[۲۵]

دولت سوئد، در میانه سده نوزدهم، به منظور استفاده کامل از تواناییها و امکاناتش، به گونه قابل ملاحظه‌ای به اصلاحات تن در داد. وظایف متعارض میان واحدهای دولتی کاهش داده شد و واحدهای جدیدی ایجاد شد تا تضمین کننده منافع همسو میان بخشهای خصوصی و عمومی باشد. استخدام کارمندان جدید دولتی، بسیار تخصصی‌تر و با تحولی بیشتر انجام شد تا موجب

ارتباط عمیقتر با صنعت شود (Torstendahl, 1991: 116-17). در غیاب فشار مستقیم روی عملکرد واحدهای اقتصادی، یکی از شیوه‌های بسیار مهم تشویق کارآفرینی مولد، سرمایه گذاری دولت در سرمایه انسانی بود. وزارت آموزش و پرورش در سال ۱۸۰۹ تأسیس شده بود و با آغاز فرایندی از اصلاحات فزاینده، در اوایل دهه ۱۸۴۰ آموزش دبستانی اجباری شد. دبیرستانهای مردمی در دهه ۱۸۶۰ تأسیس یافت و آموزش اجباری شش ساله در سال ۱۸۷۸ برقرار شد. اما سطوح رسمی آموزش با ایجاد ارتباطهای مستقیم بیشتر با فعالیت اقتصادی، تکمیل شد. به ویژه تعهد اولیه‌ای که به آموزش حرفه‌ای به شیوه آلمانی وجود داشت، منجر به این شد که دولت سوئد تعهد گسترده‌ای برای ترویج یادگیری و کسب تواناییها در سطوح واحدها و صنایع بر دوش بگیرد (Ahlstrom, 1982). نهادهای داخلی مربوط به پیشبرد فن‌آوری، از قبیل مؤسسه تکنولوژی استکهلم، مؤسسه تکنولوژی چالمرز در گوتنبرگ، مدرسه استخراج معدن در فیلیپ‌استاد، دانشکده جنگلداری استکهلم و مدرسه معدن فالون (که همگی در دهه ۱۸۲۰ پایه گذاری شدند)، همراه با دانشکده‌های نظامی، به عنوان مرکز پیشبرد مهندسی، که ارتباط تنگاتنگی با پروژه‌های دولتی داشتند، عمل می‌کردند.

تدارک تسهیلات برای تأمین مالی مستقیم پژوهش در صنعت، نیز برعهده دولت بود. گسترش حمایت، به بخش کشاورزی، در دهه ۱۸۸۰ با پرداخت یارانه مناسب و پژوهش گسترده برای تقویت عقلانی‌سازی[1] و اقتباس فن‌آوریهای جدید، به منظور تسهیل گذار به محصولات و روشهای تولیدی پیچیده‌تر، تکمیل شد (Hecksher, 1954: 259). همچنین تأمین بودجه برای پژوهش، به صنایع فلزکاری و صنایع محصولات چوبی گسترش داده شد. گرچه در سالهای اولیه سده بیستم، تمایلی به پژوهش خصوصی و حقوق مالکیت فکری قویتر وجود داشت، اما در دوره میان دو جنگ، این روند معکوس شد (Torstendahl, 1991; Porter, 1990). سرانجام دولت همچنان به تجربه دیرپایش در مورد تشویق کسب مهارتهای فن شناختی از خارج، از طریق تدارک گسترده بورسهای تحصیلی و ترددی، ادامه می‌داد.

این ابتکارات عمومی، مکمل فعالیت کارآفرینان خصوصی بود، به ویژه در صنایع سنتی پیشه‌وری و صنایع مهندسی که با ابداع شبکه ساده اما کارآمدی از ارتباطاتِ پشتیبانِ یادگیری،

1. Rationalisation

آزمون و تقلید، حمایت می‌شد. سوئد نه تنها به سرعت به فرصتهایی که از طریق ابداعات بزرگ خارجی در برابرش قرار گرفت پاسخ می‌گفت، بلکه ظرفیت ابداعی خودش را -که در ماشین‌آلات، کشاورزی، تکنولوژی تلفن، فرایندهای شیمیایی خمیر کاغذ، کبریت سازی و تکنولوژی بلبرینگ تبلور یافته بود - نیز به سرعت به سوی موفقیتهای بازرگانی معطوف کرد.(۲۶)

به رغم کامیابیهای کارآفرینی سوئدی در اواخر سده نوزدهم، رقابت فزاینده جهانی و فشارهای فن‌شناختی جدید، چالشهای جدیدی ایجاد کرد و موجب تحولات سازمانی مهمی در اوایل سده بیستم شد. به ویژه، نیاز به دستیابی به صرفه‌جویی ناشی از مقیاس در سطحی گسترده‌تر مستلزم آن بود که سرمایه مالی نقش مستقیم بیشتری در تکامل نظام کارآفرینی بازی کند. بانکداری تجاری در دهه ۱۸۵۰ پدیدار شد، ولی تنها در دهه ۱۸۹۰ به طور کامل تثبیت گردید و وامدهی بانکی در فاصله سالهای ۱۸۹۵ تا ۱۹۱۳-۱۹۱۴ چهار برابر شد.(۲۷) اما برای واحدهای مرتبط با طرحهای زیربنایی دولتی که وامگیریهای گسترده خارجی داشتند، لازم بود که نه تنها فعالیتهای مالی سوئد را وارد جریان اصلی توسعه اروپایی کنند، بلکه تواناییهای مهم کارآفرینی جدید را پیرامون فعالیتهای مالی مستقر سازند.

دو بانک پیشرو صنعتی سوئدی (Stockholm Enskilda Bank = SEB و Stockholm Handelsbank) به عنوان کارگزاران دولتی فروش اوراق قرضه در خارج، شروع به کار کردند. این فعالیت نه تنها وجوه موقتی را برای طرحهای صنعتی فراهم آورد، بلکه موجب آشنایی با بانکداری اروپایی شد که در جهت الگوی آلمانیِ بانکداری صنعتی، تکامل یافت. استفاده از اوراق قرضه صنعتی، و به گونه‌ای بحث انگیزتر استفاده از وام به جای اوراق سهام، موجب برقراری روابط تنگاتنگی با صنایع شد -که در موارد بسیاری به صورت مالکیت مجازی (پنهان) در می‌آمد(۲۸)- و صنعت در گروههای مالیِ دارای ارتباطات داخلی قوی سازمان یافت. معروفترین اینها، شرکتهای والنبرگ[1] بودند که به تملک سب (SEB) درآمدند. پس از لزوم حمایت دولتی برای جان به در بردن از یک بحران مربوط به راه‌آهن در دهه ۱۸۷۰، سب در گشودن ذخایر کانه‌ای شمالی، در فعالیتهای برق رسانی و سرانجام در توسعه کاغذ و خمیر کاغذ، نقش مؤثری پیدا کرد. شرکتهای والنبرگ نیز شدیداً درگیر فعالیت بنگاههای مهندسی ابداعگر در صنعت ارتباطات دوربرد شدند و در زمینه صادرات از توسعه تکنولوژی موتور دیزل و تکنولوژی هوانوردی حمایت کردند.(۲۹)

1. Wallenberg Companies

با توجه به اینکه بسیاری از این پروژه‌ها مستلزم تعهدات مالی بلندمدتی است که موفقیت بازرگانی آنها را تضمین کند، کسب و تفسیر اطلاعات درباره عملکرد بنگاه و صنعت (که تنها از طریق اطلاعات قیمتی نمی‌توانست به گونه‌ای مناسب منتقل شود) بخش مهمی از فعالیت کارآفرینی مالی به شمار می‌رفت. کارگزاران مالی سوئدی، از طریق شبکه تنگاتنگ روابطشان، با صنعت آشنا شدند و آگاهیهای گسترده‌ای از آن پیدا کردند که به آنها امکان داد تا بتوانند فعالیتهای اقتصادی را هماهنگ کنند و به‌موقع، تحولات مدیریتی را وارد بنگاه سازند (Sandberg, 1978).(۳۰) در این مسیر، بانکهای سوئدی با سازمان دادن حلقه‌های مکمل در این صنایع، میان بنگاههای اقتصادی و دیگر نهادها، و به منظور شکل دادن "بلوکهای توسعه‌ای"[1] که می‌توانند کارآفرینی مولد را ترویج کنند، به عنوان جزء یکپارچه‌ای از نظام کارآفرینی نوین سوئدی درآمدند (Dahmén, 1988). اما این امکان که چنین پیوندهای تنگاتنگی می‌تواند به شیوه‌ای غیرخلاق یا حتی زیانبار به کار گرفته شود، در بحران راه‌آهن در اواخر دهه ۱۸۷۰ متجلی شد. دولت با تشکیل هیأت بازرسی بانکی، واکنش نشان داد و با بانک مرکزی -که از نظر سیاسی پاسخگو بود- روابط میان نهادهای مالی و صنعتی را به دقت زیرنظر گرفت (Nygren, 1983).(۳۱)

نقش سازمان دهندگی مهم دولت و بانکها در نظام کارآفرینی سوئدی، بیانگر یک چارچوب لیبرالِ فعالیت اقتصادی تنظیم نشده نبود، بلکه هر دوی آنها به عنوان منابع مشترک فشار بر صنعت برای حمایت از کارآفرینی مولد و عقلانی‌سازی فزاینده صنعت، عمل کردند. اما دولت و بانکها به سادگی شرایطی بر بخش صنعتیِ خوب سازمان نیافته، تحمیل نمی‌کنند. نفوذ دیرپای صنعت در زندگانی سوئدی، حول صنعت قدرتمند آهن، و در اوایل سده هفدهم شکل گرفت.(۳۲) ژانکونترت (کانون کارفرمایان آهن)، به عنوان سخنگوی قوی صنایع، در سده هیجدهم تأسیس شد تا با تهدید منافع مالی و سیاسی مقابله کند. اما به زودی مسئولیتهای صنعتی تخصصی‌تری بر دوش گرفت، به ویژه در مورد توسعه فن‌آوری، تضمین کیفیت محصول و تداوم رقابتی بودن صادرات (Arpi, 1960).

در اوایل سده بیستم، تحت فشار منافع مالی و نیز تمایل دولت به معلق کردن قوانین ضد تراست، حرکتی در جهت ادغام به وجود آمد که موجب پیدایش واحدهای تولیدی بزرگتر، به ویژه در صنایع حساس صادراتی شد (Porter, 1990; Brems, 1954). افزایش مقیاس واحدهای صنعتی، ناشی از این حرکت، موجب تسهیل پیدایش یک سخنگوی قوی برای صنعت و یک سازمان ملی

1. Development Blocks

کارفرمایان، یعنی اتحادیه کارفرمایان سوئدی[1] که در سالهای اولیه سده بیستم شکل گرفت، شد. این اتحادیه، به زودی آن اندازه قوی شد که بتواند بر فعالیت هر بنگاه نظارت کند و رفتاری مغایر با منافع مشترک کارفرمایان را تصویب کند (Torstendahl, 1991:93; Johnston, 1962).(۳۳)

تعارضات نهادی شده و توسعه اقتصادی در سوئد

این فرایند رشد دگرگون ساز، با ناپایداری چشمگیری در اقتصاد سوئد همراه بود. به دنبال رشد سریع، در اوایل دهه ۱۸۸۰، سالهای پیش از جنگ جهانی اول، اوایل دهه ۱۹۲۰، و باز در اوایل دهه ۱۹۳۰ دوره‌های بحرانی حاد، اما کوتاه، پدیدار شد. توسعه بخش کشاورزی درسهای اولیه‌ای برای مدیریت این فرایند به دست داد. اما مدیریت تعارضات صنعتی و نیز پیدایش مناسبات چانه‌زنی میان کار و سرمایه بود که بُعد مشخصی به نظام کارآفرینی جدید سوئد بخشید. به ویژه آنکه جنبش کارگری خودش تواناییهای کارآفرینانه مربوط به پیگیری عقلانی سازی فعالیت صنعتی را کسب کرد (Stråth, 1990).

عقلانی سازی، هر جنش کارگری را با معمایی روبه‌رو می‌سازد. از یک سو، منافع بلندمدت اعضایش -که ناشی از افزایش بهره‌وری و دستمزدها، بهبود تجهیزات و افزایش مهارتها می‌باشد- بستگی به درجه قابل قبولی از همکاری با کارفرمایان دارد. از سوی دیگر، کاهش سریع مشاغل، وجود مهارتهای سنتی و تغییر موقعیت اقتصادی - اجتماعی اعضا، جنبش کارگری را مستعد رویارویی و برخورد با مدیریت می‌سازد. از این گذشته، این دشواری در سوئد در حالی تکوین یافته است که اقتصاد با کمبود نیروی کار مواجه است (Stråth, 1990). نبود نیروی کار ارزان فشار اضافی است که بر صنعت تحمیل می‌شود، صنعتی که می‌خواهد رقابتی بودن صادراتش را از طریق کیفیت بالای محصول، پیشرفت فن شناختی و ابداعات سازمانی حفظ کند. این مسئله، مستلزم این بود که نیروی کار، هم تحول در امور کاری روزمره را که به سبب تکنولوژیهای جدید ضروری شده بود بپذیرد، و هم مطمئن شود که اعضایش به گونه‌ای مناسب بازآموزی می‌شوند تا بتوانند با وضعیت کاری جدید روبه‌رو شوند. صنعت آهن -که در سوئد به طور سنتی دارای مهارت و دستمزدهای بالا بوده است - نقش چشمگیری در شکل گیری مناسبات صنعتی داشت.

1. Swedish Confederation of Employers(SAF)

موفقیت در پیشبرد یک راهبرد دستمزد بالا / مهارت بالا[1]، بستگی دارد به گستردگی مشارکت و نفوذ نمایندگان کارفرمایان و جنبش کارگری در مدیریت اقتصادی ملی. در این مورد، اتحادیه‌های کارگری در اوایل سده بیستم، از نظر قدرت نمایندگی از کارفرمایان عقب افتادند. گذشته از همه اینها، جنبش کارگری باید متقاعد شود که دستمزدهای بالا، مسئولیت بیشتری، هم برای رهبران و هم برای اعضای جنبش، ایجاد می‌کند. گسترش اهمیت بخش مهندسی، از اوایل سده بیستم، به سرعت جنبش کارگری را به این باور رساند که دستمزدهای بالا، رقابتی بودن صادرات و بیکاری پایین، مستلزم پایبندی سازنده به تحول فن شناختی و به جریان عقلانی سازی است. اما گرچه اوایل سده بیستم، دوره افزایش دستمزدهای واقعی بود(۳۴)، مشخصه این دوره، مبارزهٔ صنعتی شدیدی بود که در طول دهه ۱۹۲۰ با مقاومت اتحادیه‌های حرفه‌ای سنتی در برابر فشار برای تحولات سازمانی، تشدید شد.(۳۵)

گرچه دولت نقش حساسی در تسهیل گفتگو میان نمایندگان کارفرمایان و کارگران بازی کرد، اما این گفتگو تا هنگام اصلاحات نهادی در دهه ۱۹۳۰، وجود نداشت - یعنی تا هنگامی که کانون اتحادیه‌های کارگری سوئد[2] صلاحیت مرکزی در مورد حق اعتصاب را به دست آورد و آن گاه گفتگوی سازنده امکانپذیر شد.(۳۶) توافق سال ۱۹۳۶ و توافقهای بعدیِ زمان جنگ، مسئولیت مشترک کانون اتحادیه‌های کارگری و اتحادیه کارفرمایان را در مورد دامنه و سرعت تحول صنعتی، تثبیت کرد. الگوی سوئدِ پس از جنگ، این مباحث را تکمیل کرد و یک فرایند عقلانی‌سازی فزاینده را براساس مناسبات کاملاً گفتگویی سرمایه و کار، نهادینه ساخت.(۳۷)

سازماندهی توسعه: نظام کارآفرینی کره جنوبی

مروری بر توسعه کره جنوبی

گرچه عملکرد رشد در کره جنوبی پیش از سال ۱۹۶۴ قابل قبول بود، ولی آن گونه باقی نماند (بنگرید به جدول ۳). اما پس از سال ۱۹۶۴، رشد سرعت یافت و در دوره میان دو تکانه نفتی (۱۹۷۳-۱۹۷۸) عملکرد رشد کره جنوبی فراتر از همه دیگر کشورهای نمونه ما - از جمله تایوان که در دوره پس از جنگ دارای بیشترین رشد اقتصادی در جهان بود - رفت. در دوره ۱۹۶۵ تا

1. High Wage/High Skill Strategy
2. Swedish Confederation of Trade Unions (LO)

۱۹۸۶، رشد سالانه محصول ناخالص ملی سرانه کره ۶/۷ درصد بود، در حالی که رشد دنیای در حال توسعه، به عنوان یک کل، ۲ درصد بود (World Bank, 1988).

جدول ۳. مقایسه متوسط نرخهای رشد سالانه کره با دیگر کشورها (۱۹۵۰-۱۹۸۷) به درصد

	۱۹۵۰-۱۹۶۴	۱۹۶۴-۱۹۷۳	۱۹۷۳-۱۹۷۹	۱۹۷۹-۱۹۸۷	۱۹۵۰-۱۹۸۷	۱۹۶۴-۱۹۸۷
کره	۶/۱	۹/۶	۹	۷	۷/۶	۸/۵
تایوان	۸/۳	۱۱	۸/۴	۷/۴	۸/۸	۹/۱
چین	۵/۲	۶/۹	۵	۹/۳	۶/۵	۷/۲
هند	۴/۳	۲/۷	۳/۴	۴/۶	۳/۸	۳/۶
برزیل	۵/۹	۸/۱	۶/۵	۳/۵	۶	۶/۱
مکزیک	۶/۲	۶/۶	۶/۱	۱/۷	۵/۳	۴/۷
اتریش	۵/۵	۵/۱	۲/۹	۱/۷	۴/۲	۳/۳
ایتالیا	۵/۷	۵/۱	۲/۶	۲/۲	۴/۳	۳/۳
ژاپن	۹/۵	۸/۹	۳/۶	۳/۸	۷/۱	۵/۷

برگرفته از: A. Maddison (1989). *The World Economy in the 20th Century,* Tables B-3. B-4 and B-5. Paris: OECD.

از اوایل دهه ۱۹۶۰، کره جنوبی از نظر رشد و تحولات ساختاری، عملکرد اقتصادی حقیقتاً چشمگیری داشته است. جدول ۴، نرخهای رشد تولیدی را در چندین کشور انتخابی در حال توسعه نشان می‌دهد. در فاصله ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۲، یعنی نخستین دهه رشد سریع کره، بخش تولیدی کره با نرخ سالانه ۱۸/۳ درصد رشد کرد، که از نرخ مربوط به همه دیگر کشورهای مهم به تازگی صنعتی شده[1]، بیشتر بود. رشد بخش تولیدی کره در فاصله دو تکانه نفتی (۱۹۷۳-۱۹۷۸) - یعنی دوره‌ای که بیشتر دیگر کشورهای اصلی به تازگی صنعتی شده کاهش معنی‌داری را در رشد تولیدی تجربه

1. Newly Industrialising Countries (NICs)

می‌کردند - حتی سرعت بیشتری نیز گرفت. این مسئله تا حدود زیادی مرهون برنامه بلندپروازانه صنعتی شدن برپایه صنایع سنگین و شیمیایی[1] بود که از سال ۱۹۷۳ آغاز شد. در دورهٔ دهساله پس از تکانه نفتی دوم (۱۹۷۹-۱۹۸۸)، رشد تولیدی کره به ۱۱/۷ درصد کاهش یافت که ناشی از کند شدن حرکت اقتصاد جهانی، بلوغ روزافزون اقتصاد داخلی (کاهش اثر نیل)، و بازسازی اساسی اقتصادی در نیمه اول دهه ۱۹۸۰ بود.

جدول ۴. متوسط نرخهای رشدسالانه محصولات‌کارخانه‌ای برخی‌کشورهای در حال توسعه

	۱۹۶۳-۱۹۷۲	۱۹۷۳-۱۹۷۸	۱۹۷۹-۱۹۸۸
کره	۱۸/۳	۲۴/۷	۱۱/۷
برزیل	۶/۷الف	-	۱/۵
چین	۹/۵ب		۱۲/۶ج
هند	۴/۵	۴/۳	۸/۳
مکزیک	۸/۷	۷/۴	۰
سنگاپور	۱۷د	۷/۱	۶/۸
اسپانیا	۱۰/۸	۳/۳	۱/۵
یونان	۹/۷	۴/۳	۸/۳

برگرفته از: *Growth of World Industry* (1973). New York: United Nations; *Yearbook of Industrial Statistics* (1979) and 1988. New York: United Nations, *World Development Report* (1988) Washington DC. The World Bank.

یادداشتها: الف) ۱۹۶۳-۱۹۶۹؛ ب) ۱۹۶۵-۱۹۸۰؛ ج) ۱۹۸۰-۱۹۸۷؛ د) ۱۹۶۶-۱۹۷۲

ساختار تولیدی کره که در دهه ۱۹۶۰ بیشتر شبیه ساختار کشورهای کم درآمدی از قبیل چین و هند به نظر می‌رسید، تا میانه دهه ۱۹۸۰ شبیه ساختار کشورهای دارای درآمد بالاتر از متوسط، همچون برزیل و اسپانیا، شده بود (بنگرید به جدول ۵). نه تنها یک انتقال ساختاری از کشاورزی به سوی محصولات کارخانه‌ای انجام گرفت، بلکه مهمتر از آن، یک تحول ساختاری سریع نیز در

1. Heavy and Chemical Industrialization Programme (HCI)

درون بخش محصولات کارخانه‌ای چهره بست. صنایع سنگین[۳۸]، که در سالهای ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۲ بسیار کندتر از حد متوسط رشد می‌کرد (سالانه ۱۳/۹ درصد، در مقایسه با رشد ۱۷ درصدی سالانه کل محصولات کارخانه‌ای)، در فاصله سالهای ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۸ با آغاز برنامه صنعتی شدن بر پایه صنایع سنگین و شیمیایی شروع به رشد انفجاری کرد و رشد باورنکردنی ۳۹/۵ درصد در سال را به ثبت رساند - در مقابل رشد ۱۸ درصدی سالانه برای صنایع دیگر. حتی پس از آنکه رشد انفجاری صنایع کارخانه‌ای پایان یافت، صنایع سنگین در فاصله سالهای ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۸ رشد بسیار سریعتری از صنایع شیمیایی و صنایع سبک داشت (سالانه ۱۷/۴ درصد، به ترتیب در مقابل سالانه ۸/۱ درصد و ۷/۶ درصد). در نتیجه، سهم صنایع سنگین در کل تولید صنایع کارخانه‌ای از ۱۶/۴ درصد در سال ۱۹۶۳ به ۴۲ درصد در سال ۱۹۸۷ افزایش یافت.[۳۹]

تجارت و توسعه در کره جنوبی

معمولاً نیروی برانگیزانندهٔ تحول چشمگیر در اقتصاد کره، به بازی آزاد نیروهای بازاری داخلی و جهانی نسبت داده شده است (Ranis and Fei, 1975; Balassa, 1982). گرچه رشد مبتنی بر صادرات[1]، از بسیاری از جنبه‌ها، توصیف درستی برای اقتصاد کره است، اما تجارت کره، به صورت ساده، منطبق بر الگوهای مزیت نسبی نبوده است. نه تنها دولت ترتیبات گسترده‌ای از یارانه‌ها و دیگر انگیزاننده‌ها برای تشویق افزایش صادرات به کار برده است، بلکه خودِ این سیاستها نیز در درون یک راهبرد صنعتی گسترده‌تری طراحی شده است که به وسیله دولت کره در پیش گرفته شد تا تحول ساختاری چشمگیری را به وجود آورد.

اما این راهبرد به ناچار با محدودیت شدید ترازپرداختها روبه‌رو شد. تولید محصولات قابل عرضه به بازارهای جهانی، مستلزم واردات ماشین آلات و مواد خام پرکیفیت بود - دست کم تا زمانی که کشور بخش کارآمدی برای تولید کالاهای سرمایه‌ای مستقر کرده باشد. با توجه به شکاف عمیقی که میان فن‌آوریهای پیشرو جهانی و فن‌آوری کره وجود داشت، ضرورت واردات به این مفهوم بود که یک دوره درازکسری شدید تراز پرداختها را از سر بگذراند، که این کسری تنها می‌توانست از طریق وامگیری گسترده خارجی تأمین مالی شود.[۴۰]

1. Export-led Growth

جدول ۵. تحولات ساختاری در برخی از کشورهای در حال توسعه، ۱۹۶۵-۱۹۸۶ (درصد سهم در محصول ناخالص داخلی)

	محصول ناخالص ملی سرانه (۱۹۸۶، به دلار)	ساختار تولید در ۱۹۶۵				ساختار تولید در ۱۹۸۶			
		کشاورزی	صنعت	محصولات کارخانه‌ای	خدمات	کشاورزی	صنعت	محصولات کارخانه‌ای	خدمات
هند	۲۹۰	۴۷	۲۲	۱۵	۳۱	۳۲	۲۹	۱۹	۳۹
چین	۳۰۰	۳۹	۳۸	۳۰	۲۳	۳۱	۴۶	۳۴	۲۳
برزیل	۱۸۱۰	۱۹	۳۳	۲۶	۴۸	۱۱	۳۹	۲۸	۵۰
مکزیک	۱۸۶۰	۱۴	۳۱	۲۱	۵۴	۹	۳۹	۲۶	۵۲
کره	۲۳۷۰	۳۸	۲۵	۱۸	۳۷	۱۲	۲۹	۱۸	۵۴
یونان	۳۶۸۰	۲۴	۲۶	۱۶	۴۹	۱۷	۲۹	۱۸	۵۴
اسپانیا	۴۸۶۰	۱۵	۳۶	-	۵۶	۶	۳۷	۲۷	۵۶

برگرفته از: *World Development Report* (1988). Washington, DC: The World Bank; R.Wade (1990). *Governing the Market*. Princeton: Princeton University Press; A.Maddison (1989). *The World Economy in the 20th Century*. Paris: OECD.

با وجود وامگیری گسترده خارجی، لازم بود برای دوری از بحران در ترازپرداختها، محدودیتی بر واردات، به ویژه بر واردات کالاهای مصرفی، برقرار شود. محدودیتهای وارداتی نیز به صورت ابزاری برای بهبود صنایع داخلی و پر کردن شکاف فن شناختی موجود، به کار رفت. حمایت از صنایع هدف (معمولاً تحت عنوان "قوانین ویژه" و قواعد گوناگون واردات) به گونه‌ای قوی باقی ماند و تنها به صورتی بسیار کند و در طول سه دهه کاهش یافت. به طوری که تا سال ۱۹۸۲، حدود ۹۳ درصد کل واردات (برحسب ارزش) مشمول یک یا چند محدودیت مقداری شده بود (Luedde-Neurath, 1986: 156, Table 14.4).

دولت، صنایع و بخش مالی در توسعه کره

همانند سوئد، رشد دگرگون ساز در کره، با تحول در دولت آغاز شد. اما برخلاف توسعه یافتگان متأخر[1] آغاز این قرن، صنعتی شدن کره در دوره‌ای آغاز شد که مقیاس تولید لازم، بسیار بزرگتر شده و اقتباس مهارتهای فن شناختی رقبای از پیش تثبیت شده، بسیار دشوار شده بود. این موانع مربوط به تولید کارآمد، مستلزم آن بود که دولت کره در تشویق بنگاههای بزرگ مقیاس بسیار فعالتر عمل کند، و در نتیجه، نظام کارآفرینی کره‌ای از میان مناسبات بسیار تنگاتنگ و سلسله مراتبی‌تر، تکامل یافت.

در دهه ۱۹۵۰، کره الگوی اقتصادی سیاسی را به نمایش گذاشت که با کشورهای در حال توسعه زیادی مشترک بود. با وجود اصلاحات ارضی گسترده‌ای که دولت انجام داد، طبقات زمیندار تثبیت شده، همچنان گروه اقتصادی - سیاسی مسلط باقی ماندند و مسئله تأمین مالی برای صنعتی شدن، با محدودیت روبه‌رو شد. از این گذشته، ضرورت بازسازی پس از جنگ، و مهمتر از آن، ضعف دولت برای تحمیل هرگونه سیاست لازم بر واحدهای اقتصادی خصوصی، شکل گیری یک راهبرد صنعتی روشن و منطقی را با مانع روبه‌رو ساخت.(۴۱) این تنگنای اساسی اگر همراه با وابستگی شدید اقتصاد به کمکهای خارجی (عمدتاً آمریکا) برای تأمین مالی واردات و سرمایه گذاری در نظر گرفته شود، گویای آن است که نرخ رشد به جا مانده در دوره بازسازی پس از جنگ، که با پیشگامی "سه صنعت سفید" (آرد، شکر و نساجی) به دست آمد، نرخی مناسب و قابل قبول - اما نه پایدار - بود.(۴۲) اثر مداخله ضعیف دولتی همراه با اعمال سیاستهای حمایتی سخت

1. Late-Developers

این بود که در سطح بنگاه، کارآفرینی نامولد[1] که دارای تعهد اندکی به پیشرفت فنی بود، رشد کرد.

دورهٔ میان ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۱ شاهد تحولات چشمگیری بود (Hamilton, 1983; Cumings,1987; Chang, 1993). در سال ۱۹۶۰، دولت جمهوریخواه سینگمن ری[2] با شورش شهری که دانشجویان آن را هدایت می‌کردند، سرنگون شد. حکومت انتخابی جدیدِ چانگ میون[3]، گرچه مردمسالاری نمایندگی را آزمود، در مهار انفجار عمومی علیه فقر و فساد، شکست خورد. شکست حکومت چانگ در برقراری یک ائتلاف قوی، سرانجام منجر به یک کودتای نظامی شد.

حکومت نظامی ژنرال پارک چونگ هی[4]، پس از تثبیت تسلطش بر بخش خصوصی - از طریق یک مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک علیه تمرکز ثروت "غیرمجاز"[5] به وسیله فعالیتهای "نامولد" - با اصلاحات نهادی گوناگون، قدرت دولت را استحکام بخشید.(۴۳) بانکها ملی شد، و به دنبال آن، تعداد زیادی بانک دولتی دارای هدف ویژه، همچون بانک بنگاههای کوچک و متوسط، و بانک صادرات - واردات، تأسیس شد. همچنین یک آبَر وزارتخانه[6]، به نام هیأت برنامه‌ریزی اقتصادی[7]، که هر دو مسئولیت برنامه‌ریزی و بودجه‌بندی را برعهده داشت (نهادی که حتی ژاپن و تایوان نیز نداشتند) تأسیس شد.

رژیم پارک با مشروعیت بخشیدن به حکومت استبدادی خود، برمبنای نیاز به توسعه اقتصادی سریع در برابر امکان یک تحول کمونیستی، یک راهبرد تحول صنعتی زیربنایی را در پیش گرفت. آن‌گونه که اسناد برنامه‌های پنجساله گوناگون نشان می‌دهند، برداشت سیاستگذاران اقتصادی کره از ساختن یک "اقتصاد مستقل"، عبارت بود از به راه‌انداختن یک جریان "نوسازی"[8] ساختار صنعتی، از طریق "انتقال نیروی کار از بخشهای کم بازده به بخشهای پربازده" (WP, 1968:158). منابع لازم به طور مستقیم، از طریق وامگیری خارجی، و به طور غیرمستقیم از طریق مالیات تورمی، بسیج شد. در آغاز، پروژه‌های سرمایه‌گذاری بر توسعه زیربناها، از قبیل آبیاری، حمل و نقل، آموزش و پرورش (به ویژه آموزش دبستانی) و صنایع واسطه‌ای "پایه" (از جمله صنایع شیمیایی و سیمان)، متمرکز شد. اما هدف نهایی این گونه گسترشها دستیابی به مرز توسعه تکنولوژیک بود. دولت کره با این اعتقاد که برای افزایش مزیت رقابتی صنایع، نمی‌توان به طور

1. Unproductive Entrepreneurship
2. Syngman Rhee
3. Chang Myon
4. Park Chung Hee
5. Illicit Wealth
6. A Super-ministry
7. Economic Planning Board
8. Upgrading

کامل بر سازوکار بازار تکیه کرد (WP, 1984: 123)، در تصمیمگیری در این باره که کجا و چقدر سرمایه گذاری شود، تواناییهای کارآفرینی چشمگیری کسب کرد. این تواناییهای کارآفرینانه دولتی پیرامون تجربه‌ای که از ژاپن با عنوان "هدفگیری صنعتی"[1] اقتباس شد، بیشتر توسعه یافت.(۴۴)

هدفگیری صنعتی در کره، متضمن پرداخت انواع آشکار و پنهانِ یارانه‌هایی بود که از طریق اعطای حق انحصار یک قطبی یا چند قطبی به بنگاههای مورد نظر، پرداخت یارانه به وامها، بخشودگیهای مالیاتی، و اندوخته‌های تصاعدی استهلاک، به شرکتهایی که هدفهای عملکردی را برآورده سازند، پرداخت می‌شد - که این عملکردها معمولاً براساس مقادیر صادراتی سنجیده می‌شد که در زمان قابل قبولی به آنها دست یافته بودند. این راهبرد در برنامه صنعتی شدن براساس صنایع سنگین و شیمیایی که در دهه ۱۹۷۰ به اجرا درآمد، به کمال رسید - برنامه‌ای که پایه تحول صنعتی چشمگیری را که کشور در دهه ۱۹۸۰ به آن دست یافت، شکل داد (Amsden, 1989).

این گونه هدفگیری در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، تجربه شده بود، اما نتایج آنها کمتر پذیرفتنی (یا حتی ویرانگر) بود. بنابراین، انتخاب هدف، تصمیم سیاستی مهمی به شمار می‌رود. بدین دلیل، استفاده از هدفهای صادراتی برای توسعه بسیار اهمیت داشته است، زیرا هدفهای صادراتی دارای مزیتهای کنترلی هستند، یعنی این مزیت را دارند که از طریق آنها می‌توان هدفهای ستانده‌ای را کنترل کرد. دولت کره می‌توانست از طریق افزایش فشارهای رقابتی بین‌المللی (یعنی باگشودن تدریجی بازارها برای واردات) بنگاههای داخلی را به تحرک وا دارد، و این تحرک را از طریق تنبیه بنگاههای دارای عملکرد بد، یا تأسیس بنگاههای جدید به وجود آورد. دولت کره با شروع از صنایع کارگر-بر نیمه ماهر (مثلاً صنایع تولید کلاه گیس و تخته سه لایی)، صنایع کارگر-بر دارای مهارت بالاتر (مثل مونتاژ لوازم الکترونیک و کفش) را ترویج داد، و سرانجام به تشویق صنایع سرمایه-برِ بسیار ماهرانه (از قبیل اتومبیل سازی، کشتی سازی و نیمرساناها) دست زد. دولت کره از طریق "یادگیری" در درون تجربه هدفگیری صنعتی خود، با رساندن توانایی اقتصاد به مرحله جذب تکنولوژی جدید، توانست از خطر راندن بنگاهها به سوی پروژه‌های شدیداً ناسودمند بپرهیزد. اما همین که بنگاههای داخلی توانایی تکنولوژیک کافی کسب کردند، محدودیتهای وارداتی به تدریج حذف شد (تا حدی که وضعیت ترازپرداختها اجازه می‌داد) و

1. Industrial Targeting

فشارهای رقابتی بر روی آنها افزایش یافت (Chang, 1993).

سرانجام تأثیر یک ایدئولوژی توسعه گرا، که در میان نخبگان حاکم رواج داشت، مانع از آن شد که دولت همچون یک "تجاوزگر" عمل کند (North, 1981)، یا از طریق ایجاد موانع سیاسی برای کناره گیری‌اش، وضعیتی نیمه‌دایمی در کشور برقرار کند. از آنجا که پایگاه سیاسی دولت کره از صنایع یا بنگاههای خاصی مستقل بود، این دولت موافق مجازات بنگاههای غیربازیگر و کاهش تدریجی صنایع ناکارآمد بود، و برای این کار دارای نفوذ چشمگیری از طریق نظارتش بر جریان منابع اقتصاد بود. برخلاف سوئد، دولت کره تعداد زیادی بنگاه اقتصادی عمومی راکنترل می‌کرد، که این بنگاهها، همه یا بخشی از نهاده‌های مهم فعالیتهای اقتصادی، از جمله برق، فولاد، کود شیمیایی، نفت، و زغال سنگ را عرضه می‌کردند. مهمتر از این، دولت کره از بخش بانکداری به عنوان اهرم اصلی نفوذ بر بخش خصوصی استفاده می‌کرد (Chang, 1993).

همان‌گونه که پیشتر آمد، به دنبال کودتای نظامی در سال ۱۹۶۱، همه بانکهای کره جنوبی ملی شدند و همچنان در کنترل شدید دولتی باقی مانده‌اند، حتی بانکهایی که در اواسط دهه ۱۹۸۰ ظاهراً خصوصی شدند.[۴۵] با توجه به تعهد شدید دولت کره به صنعتی شدن، منافع بخش مالی در مقایسه با منافع صنایع، اهمیت بسیار کمتری داشت. دولت کره نه تنها یکی از اصلی‌ترین قیمتهای نظام سرمایه‌داری - یعنی نرخهای بهره - را تنظیم و مهار کرد، بلکه سرمایه را نیز براساس نیازهای راهبرد صنعتی ملی تخصیص داد. در سراسر دوره صنعتی سازی و حتی پس از خصوصی‌سازی، بیش از ۵۰ درصد وامهای بانکها مربوط به دسته وامهای سیاستی بود؛ یعنی وامهایی که برای صنایع هدفگیری شده منظور شده بودند یا مخصوص فعالیتهای ویژه‌ای از قبیل صادرات یا پژوهش و توسعه بودند (Chang, 1993). نیازی به یادآوری نیست که چنین ترتیباتی موجب پیدایش دشواریهای بالقوه‌ای برای نظارت و کنترل در درون دستگاه اداری می‌شود، و امکان رفتار رانت‌جویانه (از طریق انحراف اعتبارها) را به وسیله بنگاههایی که از اعتبارات مصنوعاً ارزان برخوردارند، به وجود می‌آورد (Lee, 1992: 190-91). اما با توجه به اینکه پیوندهای مالی تنگاتنگ، نخست با واحدهای اقتصادی بزرگ به وجود آمد و شدیداً با عملکرد صادرات ارتباط داشت، این گونه دشواریها به گونه‌ای چشمگیر کاهش یافت و شواهد حاکی از وجود واسطه گری مؤثر مالی در کره جنوبی است.

در این مورد، و به رغم الگوی نهادی مختلف دو کشور در مورد واسطه گری مالی، هر دوی

نظامهای کارآفرینی کره‌ای و سوئدی، از طریق تمرکز بر مالکیت صنعتی تکامل یافته‌اند. در کره، چیزی معادل صنایع والنبرگ وجود ندارد، اما ده مجتمع بزرگش (شامل گروههای تجاری از قبیل دِوو، هیوندای و سامسونگ) نزدیک به ده درصد محصول ناخالص ملی و بیش از ۲۰ درصد ارزش افزوده محصولات کارخانه‌ای را تولید می‌کنند. منشأ این گونه تمرکز در مالکیت صنعتی به محدودیتهای تکنولوژیک گوناگون و مداخلات سیاستی، باز می‌گردد. پیش از همه، تا آنجا که تمرکز در درون یک صنعت مطلوب بود، محدودیتهای تکنولوژیک تسلط داشت؛[۴۶] یعنی دولت کره مسئله صرفه‌جوییهای ناشی از مقیاس را بسیار جدی گرفت و ورود به یک صنعت را فقط محدود به چند بنگاهی کرد که دارای مقیاسی بیش از حداقل مقیاس کارایی تولید بودند. سیاستگذاران کره "رقابت افراطی" را در "اتلاف اجتماعی" مؤثر دانستند (WP, 1968: 173) و فعالانه ورود به صنایع دارای صرفه‌جوییهای ناشی از مقیاس را محدود کردند. قانون ضد تراست (قانون کنترل انحصار و تجارت عادلانه) فقط در سال ۱۹۸۱، پس از تلاشهای نافرجام اولیه در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، برقرار شد و تا همین اواخر فقط به گونه‌ای ضعیف اجرا شد.[۴۷]

دولت کره به بنگاههای بزرگ نه تنها با نظر مساعد می‌نگریست، بلکه ادغام میان بنگاههایی را که می‌پنداشت در زیر مقیاس بهینه تولید هستند، تشویق نیز می‌کرد و گاهی این کار را خودش سازماندهی می‌کرد (Chang, 1993). سرانجام این گونه ترتیبات، جریان اطلاعات را میان کارگزاران اقتصادی اصلی در فرایند توسعه تسهیل کرد.

نه تنها پیوندهای سیاسی موجب پیدایش دیوانسالارانی شده است که دارای اطلاعات لازم برای تصمیمگیری در مورد صدور پروانه‌های جدید و ادغام بنگاههای ناتوان در *چائبولهای*[۱] کارآمدتر هستند، بلکه ارتباطات با بنگاههای بزرگ، از طریق "شوراهای رسیدگی" و "گروههای گفتگو"، ابزاری شده است برای ترویج ایدئولوژی توسعه‌ای.

بنابراین، باوجود آنکه دولت توسعه گرا، حاکمیت شدیدی بر واحدهای اقتصادی اعمال می‌کرد، نظام کارآفرینی کره نیز تواناییهای یادگیری و تجربه‌اندوزی را که مستلزم همکاری و اعتماد چشمگیری میان کارگزاران اقتصادی است، افزایش داد (Freeman, 1992). دولت کره، آموزش و پرورش اجباری را در مراحل بسیار اولیه صنعتی سازی پدید آورد. همچنین با پرورش "توانایی یادگیری" از طریق یک نظام آموزش و پرورش توده‌ای، نیروی کاری به وجود آورد که نه

۱. Chaebols : مجتمعهای صنعتی - تجاری معظم کره‌ای که به فعالیتهای بسیار متنوعی دست می‌زنند-م.

تنها مایل، بلکه قادر به یادگیری سریع نیز بود. دولت کره در سه دههٔ بعد، این ظرفیت یادگیری را با سرمایه گذاری سنگین در آموزش متوسطه و به ویژه در نظام آموزش عالی، تعالی بخشیده است، به گونه‌ای که اکنون به سطح کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی نزدیک شده است (Lall, 1991). این تعهد و پایبندی به افزایش تواناییها، عیناً در مورد نیازهای تکنولوژیک، هم در سطح بنگاهها و هم در سطوح بخشی، وجود داشته است. توسعهٔ کره به گونه‌ای افراطی بر پایه سرمایه گذاری مستقیم خارجی نبوده است، بلکه دست به واردات تکنولوژی زده شده است و تواناییهای پژوهش و توسعه فراهم آمده است تا پویش تکنولوژیک درون‌زا تضمین شود.

دولت کره با هدایت منابع به سوی هزینه‌های پژوهش و توسعه و تدارک دانش تکنولوژیک پایه از طریق نهادهای پژوهشی تحت حمایت مالی دولت - از قبیل مؤسسه پیشرو علم و تکنولوژی کره - همواره دیدگاهش دربارهٔ پیشرفت صنعتی را دنبال کرده است. بار دیگر پیوند نزدیک میان دولت و بنگاههای بزرگ، ارزشمند از آب درآمد؛ انبوهی از فعالیتهای پژوهش و توسعه در *چائبولهای* بزرگ، با حمایت غیرمستقیم دولت، انجام شد.

تعارضات نهادی شده و توسعه اقتصادی در کره

برخلاف این برداشت عمومی که کره به سبب همگونی ایدئولوژیک و فرهنگی، تعارضات اندکی دارد، تاریخ توسعه این کشور انباشته از فریادهای اعتراض آمیز و سرکوبهای خشن است. اما نهادینه کردن برخوردهای بازار کار، صرفاً یک سرکوب نبوده است.[۴۸] دولت کره نه تنها در پی حداقل کردن برخوردهای همگانی و بالقوه - تا حدودی از طریق سرکوب اتحادیه‌های کارگری - در محل کار بود، بلکه همچون مورد سوئد، برخوردهای میان سرمایه و کار را به گونه‌ای مدیریت کرد که "یادگیری" کارگران افزایش یابد. دولت کره در بازار کار مداخله کرد تا مهارتهای سریعاً قابل تغییر را تا حد مناسبی افزایش دهد. در غیاب یک ساختار چانه‌زنی مناسب میان کار و سرمایه، دولت بنگاههای بزرگتر را مجبور کرد تا تعهد کنند که ۵ درصد درآمد فروش را به آموزش اختصاص دهند (Lall, 1991) و در مقابل طرحی را نیز برای افزایش تعهد کارگران به اجرا درآورد، از جمله تدارک پاداشهای پولی و غیرپولی برای کارگرانی که سطح بالایی از مهارت را کسب کنند (You, forthcoming).

در نتیجه، سرکوب نیروی کار با سیاستهای تسکین و تهییج[1] همراه شد، که تأکید بر هر کدام از آنها بستگی به تحول در اوضاع اقتصادی و سیاسی داشت. دولت کره به عنوان بخشی از سیاست "تسکین"اش، کارفرمایان را مجبور به فراهم آوردن امکانات رفاهی گوناگون برای کارگرانشان (از جمله بورسهای دانشگاهی برای فرزندان کارکنان و بیمه‌های درمانی) ساخت، و مقامات اتحادیه‌ها را به رسمیت پذیرفت، و تأسیس "شوراهای کارگری -کارفرمایی" را در سطح کارخانه تشویق کرد- شوراهایی که دولت تمایل داشت به عنوان نهادی برای مدیریت برخوردها در کارخانه، جایگزین اتحادیه‌های کارگری شود - و برخی سیاستهای حمایتی را برای کارگران به اجرا درآورد.

دولت کره همچنین فعالیتهای ایدئولوژیک گوناگونی را برای "تهییج" کارگران سامان داد، و این کار را از طریق تجدید خاطرات تازهٔ تجارب کشورهای سوسیالیستی انجام می‌داد (Chang,1993 و You). از هنگامی که برنامه صنعتی شدن کره آغاز شد، دولت کره به کارگران این کشور به عنوان "سربازان صنعتی" می‌نگریست که در یک جنگ میهنی علیه فقر به کار گماشته شده‌اند. این بسیج می‌کوشید تا با به راه‌انداختن "جنبش کارخانه‌ای سماول"[2] در دهه ۱۹۷۰، تلاش کارگران را به اوج برساند -که این جنبش شاخه‌ای بود از برنامه جنبش کارگری روستایی معروف با نام "جنبش سماول". دولت کره از طریق این جنبش در پی افزایش روحیه کارگران و القای تعهد کارگری بود، و این کار را به سبب ضرورت سازگاری و یادگیری کارگران - برای برنامهٔ جاهطلبانهٔ صنعتی شدن براساس صنایع سنگین و شیمیایی - انجام می‌داد.(۴۹)

نتایج

در طول دهه گذشته، باور فراگیری رواج یافت که معتقد بود که توسعه اقتصادی تنها به وسیله واحدهای اقتصادی خصوصی که به محرکهای قیمتیِ درست پاسخ می‌دهند، قابل دستیابی است. آنچه در این دیدگاه پنهان است، این فرض است که یک ساختار بازاری خوب توسعه یافته را می‌توان به سرعت مستقر کرد و اینکه به کار افتادن این ساختار، فضای نهادی بهینه‌ای فراهم می‌آورد، مشروط بر آنکه مداخله دولتی آن را آشفته نسازد. براین اساس، به سیاستهای تعدیلی که هدف آنها کاهش قدرت تصمیمگیری اقتصادی دولت و گشودن اقتصاد به سوی رقابت جهانی

1. Appeasement and Mobilisation Policies 2. Factory Semaul Movement

بود، در برنامه سیاست اقتصادی بسیاری از کشورهای در حال توسعه، اولویت داده شد. این دیدگاه، به رغم برتری جاری آن، نه می‌تواند مدعی شایستگی نظری باشد و نه مدعی هوشمندی تاریخی. بحث ما از کارآفرینی مولد، اشاره به این دارد که در جهانی نامطمئن، انواع فعالیتهای هدفمند مربوط به یادگیری، تجربه اندوزی و تقلید مستلزم شبکه پیچیده‌ای از مناسبات اقتصادی و اجتماعی است. از این گذشته، مثالهای ما از دو کشور موفق در حال توسعه اشاره به این دارد که برای تضمین این مسئله که کارآفرینی مولد، توسعه ملی را به پیش براند نیاز به تنوع نهادی چشمگیری است.

نظام کارآفرینی سوئدی - به رغم منابع محدود آهن و الوار - از اواخر سده نوزدهم با آهنگی چشمگیر از میان اوضاع و احوالی که همکاری و مناسبات بلندمدت میان دولت، بخش مالی و واحدهای اقتصادی بزرگ صادراتی را تسریع می‌کرد، تکامل یافت. این اوضاع و احوال، این امکان را فراهم آورد تا فعالیتهای خلاق و ادغام در اقتصاد جهانی، از طریق کسب شهرت برای کیفیت محصولات، ادامه یابد. مهمتر اینکه، پیدایش سخنگویان قوی برای کارگران، به وجود آمدن تعهد دربارهٔ تحول تکنولوژی موجود و عقلانی سازی، موجب تضمین تواناییهای یادگیری و دیگر تواناییهای کارآفرینانه‌ای شد که جنبش کارگری در آنها مشارکت داشت.

اما در کره، صنعتی سازی بر پایه منابع دارای اهمیت بسیار کمتری بود و تنوع ساختار محصول - برای یکپارچه کردن اقتصاد کره در اقتصاد جهانی - دارای اهمیت بیشتری بود. با وجود این، نظام کارآفرینی کره، برخی مشابهتهای دقیقی نیز با الگوی سوئدی داشت. رقابتی بودن صادرات مسئله جا افتاده‌ای بود و ارتباط شدیدی با پیشرفت فعالیت اقتصادی و ایجاد حلقه‌های ارتباطی در میان مجموعهٔ گسترده‌ای از نهادها داشت. اما دشواریهایی که در آغاز صنعتی شدنش با آن روبه‌رو شد و نیز طبیعت متحول مناسبات اقتصادی جهانی، مستلزم تسلط شدیدتر و مداخله مستقیم دولتی در سطح بنگاهها بود. تکامل نظام کارآفرینی کره، بازتاب این اوضاع تحول یافته است. دولت تواناییهای کارآفرینانه بسیار دقیقتری را که بر عملکرد صادراتی بنگاههای مورد نظر متمرکز شده بود، کسب کرد. نظارت بر عملکردها - که با تمرکز تلاشها بر شمار اندکی از مجتمعهای بزرگ آسانتر شده بود - و کنترل دولتی منابع اقتصادی، به ویژه منابع مالی، اهرمهای مؤثری برای دولت بودند. از این گذشته، دولت کره در همکاری با واحدهای اقتصادی بزرگ توانسته بود، وضعیت مناسبی برای یادگیری، در سطوح ملی و بنگاهی، ایجاد کند و دست کم

بخشهایی از نیروی کار را وارد فرایند توسعه سازد. در نتیجه گرچه دولت کره به راحتی به سرکوب توسل می‌جست، اما با دو عنصر تسکین و تهییج به مدیریت برخوردها می‌پرداخت.

معمولاً هم با تجربه کره و هم با تجربه سوئد به عنوان موارد "منحصر به فردی" برخورد شده است که دربرگیرندهٔ درسهای چندی برای دیگر کشورهاست. البته این مسئله از یک نظر درست است. همهٔ مسیرهای توسعه ملی، "منحصر به فرد" هستند، به این مفهوم که آنها بازتاب میراث تاریخی و نهادی ویژه‌ای هستند. اما هم کره و هم سوئد کوشیدند تا از همسایه موفق خویش (ژاپن و آلمان) درس گیرند و راه‌حلهای نهادین منحصر به فردی برای حل مجموعه گسترده‌ای از مشکلات مشترک، ارائه دهند. هر دو تجربه، بیانگر این است که این گونه تحولات نیاز به زمان درازی ندارد. این مسئله، به ویژه در مورد کره چشمگیر است، اما عیناً نیز در مورد پیدایش اتفاق نظر میان سرمایه و کار در سوئد - از میان یکی از جنجالی‌ترین مناسبات صنعتی در اروپا در دهه ۱۹۲۰- صادق است.

سرانجام، اختلاف میان سوئد و کره تنها مؤید دیدگاه ماست دربارهٔ تنوع نهادی توسعه اقتصادی. دقیقاً همین "درک تنوع" بود که از بسیاری از مباحث سیاستگذاری توسعه‌ای کنار گذاشته شده بود. احیای این مفهوم برای یافتن راه‌حلهای سیاستی واقعی و مناسب برای بیش از دو دهه رشد اندک اقتصاد جهانی و گسترش نابرابری درآمدی، ضروری است.

یادداشتها

۱. بنگرید به: Toye, 1987 ، و مقالات گوناگون در Journal of Economic Perspectives، تابستان ۱۹۹۰. در واقع، این عقب نشینی، با مخالفت با راهبردهای صنعتی جایگزینی واردات که قبلاً در اواخر دهه ۱۹۶۰ به بن بست رسیده بود، آغاز شد. بنگرید به: Hirschman, 1968.

۲. در مورد بررسیهای پیمایشی، بنگرید به: Toye, 1987; Hirschman, 1981, Killick, 1991.

۳. بررسی اخیر به وسیله لانس تیلور در World Development Report 1991 بیانگر نکته مشابهی است (Taylor, 1993: 435).

۴. بنگرید به: Arrow, 1962; Nelson & Winter, 1982; Jorde & Teece, 1990 و نیز مقالاتی که در Dosi et al., 1988 گردآوری شده است. گرچه اشاره به متون نئوکلاسیک می‌شود، اما بسیاری از انتقادهای مربوط به نوشته‌های *نیل* است.

۵. بنگرید به: Nelson, 1986; Anderson and Lundvall, 1988.

۶. این گونه نگرش دربارهٔ نهادها، در Hodgson, 1988; Johnson and Lundval,1989; Murrell, 1992 بحث شده است.

۷. آمسدن (Amsden, 1989) این بحث را پیش کشیده تا نشان دهد که الگوهای یادگیری، معرف انتقال به مرحلهٔ جدیدی از توسعه در سده بیستم هستند؛ یعنی انتقال از مرحله مبتنی بر ابداعات به مرحله مبتنی بر وامگیری تکنولوژیک. اما به نظر ما، تمایزی که او میان خلاقیت و یادگیری قایل می‌شود، مؤید توصیفش از برنامه‌های توسعه‌ای کیفی جدید سده بیستم نیست. به ویژه آنکه برای کشورهای کوچکتر، جذب و همگون سازی تکنولوژیها همواره اهمیت بیشتری نسبت به ابداع داشته است. کیندلبرگر یادآوری می‌کند که دزدی، وامگیری و تقلید ابداعات قبلاً در سده نوزدهم جزئی از راهبردهای توسعه بوده است (به نقل از: Norton, 1986: 30).

۸. دربارهٔ ماهیت گروهی کارآفرینی، بنگرید به: Lall, 1991; Reich, 1991; Johnson and Lundvall, 1991; Jorde and Teece, 1990.

۹. بنگرید به: Nelson, 1986: 173; Baumol, 1968: 65.

۱۰. از آنجا که دولت همچنان قدرتهایی برای اعمال فشار قابل قبول در اختیار دارد، نقش حکومتی‌اش همچنان با اهمیت باقی می‌ماند، اما دیگر نهادها - واسطه‌های مالی، اتحادیه‌های کارگری یا واحدهای اقتصادی خارجی - نیز اغلب می‌توانند این وظیفه را به گونه‌ای مؤثرتر انجام دهند (Chang, 1993).

۱۱. در مورد مدیریت تعارضات، سه راهبرد را می‌توان تشخیص داد: یکی راهبرد سرکوب که از آن طریق، مخالفان احتمالی تحول شدیداً از بیان مخالفتشان منع می‌شوند؛ دوم راهبرد تبعیض آمیز که در آن فشار تحول بر گروههایی وارد می‌شود که کمتر از همه توان مقاومت دارند؛ و سوم راهبرد فراگیر که می‌کوشد تا فشار تحول را به گونه مساوی‌تری تقسیم کند. این راهبردها نه الزاماً مانعةالجمع هستند و نه مخصوص مرحلهٔ خاصی از توسعه.

۱۲. چنین دستورکاری اخیراً بر مباحث مربوط به گذار در اروپای غربی سایه افکنده است. اما تا حدودی به دلیل آنکه مقیاس و آهنگ تحول در این نواحی بسیار بزرگ است، این دیدگاه لیبرال از طرح نهادی، در معرض دید مخاطبان بیشتر و مهمتری قرار گرفته است، بنگرید به: Murrell, 1992, Stark, 1992, Van Brabant, 1992.

۱۳. این اصطلاح از Lundvall, 1988 اقتباس شده است. برگزیدن این اصطلاح برای انکار اهمیت کارآفرینی محلی و جهانی نبوده است.

۱۴. گفتگوهای بسیاری در مورد چگونگی جان به در بردن سوئد از بحران دههٔ ۱۹۳۰ وجود داشته است. برخلاف بسیاری از تفسیرها، تجربه مؤید تفسیر کینزگرایانه اولیه - مورد نظر دولت سوسیال دمکرات است که در سال ۱۹۳۲ بر سر کار آمد - نیست. بنگرید به: Wright, 1991.

۱۵. ارقام اشتغال از: Saul and Milward, 1977: Table 34 هستند. این صنایع همچنان در موقعیتی روستایی باقی ماندند.

۱۶. اگر محصولات کشاورزی با کیفیت بهتر، یعنی گوشت و فراورده‌های لبنی نیز در نظر گرفته شوند، این رقم به ۷۵ درصد افزایش می‌یابد. اشتغال در صنایع چوب، معدن، آهن و فولاد به کمتر از ۲۸ درصد کاهش یافته بود.

۱۷. به رغم بیکاریهای گسترده، اشتغال در بخشهای معدن و صنایع کارخانه‌ای در تمام این دوره افزایش یافت (به ویژه در دهه ۱۹۳۰). دربارهٔ پیشرفتهای بین دو جنگ، بنگرید به: Wright, 1991.

۱۸. رشد این بخش به طور خاص در دهه ۱۹۲۰ بسیار سریع بود، بنگرید به:: Svennilson, 1954: Table A.61.

۱۹. سوئد در سال ۱۸۷۹ وارد نظام استاندارد طلا شد.

۲۰. گرچه این ارقام پس از پایان جنگ به گونه‌ای چشمگیر کاهش یافت، اما در این زمان، هنوز سوئد یکی از کشورهای اروپایی است که دارای بالاترین بدهی خارجی سرانه می‌باشد.

۲۱. تفسیرهای مربوط به توسعه اقتصادی از نوع سوئدی را هکشر (Hecksher, 1954) و به تازگی لیندبک (Lindbeck, 1990) ارائه کرده‌اند.

۲۲. اما سوئد یکی از چند اقتصاد اروپایی بود که اندازهٔ متوسط تعرفه‌هایش در دورهٔ میان دو جنگ کاهش یافت، بنگرید به: Solomou and Kitson, 1990.

۲۳. برای مقایسهٔ برآوردهای مربوط به سیاستهای سوداگرانهٔ دولت در سده نوزدهم، بنگرید به: Samuelsson, 1968 و Hecksher, 1954.

۲۴. مونتگمری یادآوری می‌کند که نهضت حصارکشی سوئد، در مقایسه با نهضت حصارکشی که پیشتر در انگلستان رخ داده بود، مستلزم یک دولت بسیار فعالتری بود. در سوئد، حصارکشیها در

هدایت ادارات دولتی بود، و از طریق نظام قانونی - آن گونه که در انگلستان رخ داد - انجام نشد (Montgomery, 1939: 51-2).

۲۵. گرچه ملی سازی، مستقیماً به عنوان ابزاری برای توسعه صنایع دنبال نمی‌شد، اما از این سیاست به گونه‌ای راهبردی برای تقویت کارآفرینی مولد استفاده شد. زمینهای جنگلی بازخرید شد و برای متقاعد کردن صنعت الوار در مورد به کارگیری شیوه‌های بهتری از مدیریت جنگل، از ابزارهای قانونی استفاده شد (Saul and Milward, 1977: 485) و برای توسعه مستقیم صنایع برق-آبی در اوایل سده بیستم، مالکیت دولتی بر حقوق آب اعمال شد. همچنین دولت با استفاده از نظارتش بر شبکه راه‌آهن و با فشارهای قانونی، بر توسعه معادن آهن شمالی تأثیر گذاشت.

۲۶. بنگرید به: Gustavsson, 1986; Isacson and Magnusson, 1987; Edquist and Lundvall, 1993.

۲۷. در سال ۱۸۶۰، حدود دو سوم اعتبارات سازمانها مربوط به بخش کشاورزی بود (Nygren, 1983: 33). در نیم قرن پیش از ۱۹۱۴، ساختار سرمایه گذاری به سرعت از کشاورزی به سوی معدن و کارخانه‌داری جابه‌جا شد.

۲۸. سازوکارها و درجه‌های مختلف کنترل را لیندگرن (Lindgren, 1990) مورد بحث قرار داده است. نکته مهم این است که در این فرایند، بورس نقش فرعی بازی می‌کرد.

۲۹. شرکتهای والنبرگ، شامل ASEA، Alfa-Laval، Electrolux، SKF، Saab-Scania، Ericsson، و Stora می‌شود.

۳۰. برای بحث بیشتر دربارهٔ نقش بانکهای سوئدی در توسعه اقتصادی، بنگرید به: Sandberg, 1978; Nygren, 1983; Samuelsson, 1958.

۳۱. ریکس بانک که در سال ۱۶۵۶ بنیاد گذاشته شد، در سال ۱۶۶۸ به ریکس داگ واگذار شد. اما تنها در دهه ۱۸۷۰ مشخصه‌های یک بانک مرکزی نوین را به خود گرفت، یعنی به صورت ناشر انحصاری اسکناس و وام دهنده نهایی، درآمد. برای بحث در مورد قانونگذاری مالی در اوایل سده بیستم، بنگرید به: Samuelsson, 1958.

۳۲. این حقیقت که اکنون صنایع شدیداً با صنایع نظامی مرتبط هستند بر اهمیتش می‌افزاید.

۳۳. با وجود تأثیر سیاسی و اقتصادی فزایندهٔ شرکتهای بزرگ خارج گرا، رشد آنها نیز موجب تقویت شبکه گسترده‌ای از بنگاههای داخلی کوچک شد. پیدایش نظام پیمانکاری فرعی در دورهٔ

میان دو جنگ، به ویژه در بخش مهندسی، بعدها به صنایع دیگری از قبیل صنعت لوازم خارجی گسترش یافت. شبکه‌های صنعتی حاصل از این فرایند، راههای مهمی برای ابداع و انتشار تکنولوژی پدید آوردند و فعالیت کارآفرینانه را ترویج کردند.

۳۴. تا سال ۱۹۱۴، دستمزدهای صنعتی بیشتر از آلمان بود و تقریباً نزدیک به دستمزدهای بریتانیا بود (Saul and Milward, 1977).

۳۵. در این زمان، سوئد یکی از ضعیفترین مناسبات صنعتی را در اروپا دارا بود.

۳۶. اوضاع سیاسی پشتیبان این تحولات، با اتحاد میان سوسیال دموکراتها (SAP) و جذب کشاورزان در دهه ۱۹۳۰ فراهم آمد. این یکی از چند نمونهٔ موفق مدیریت مردمسالارانه تعارضات، در فاصلهٔ میان دو جنگ بود، بنگرید به: Wright, 1991.

۳۷. از این جنبه، نکته اساسی مربوط به الگوی سوئدی پس از جنگ، مسئله فشار اضافی به سوی عقلانی سازی فزاینده از پایین است، یعنی از طریق فشار دستمزدها. مسئله چانه‌زنی دسته‌جمعی دستمزد به این مفهوم بود که بنگاههای با کارایی کمتر، از دور خارج شوند یا خود را بازسازی کنند، در حالی که بنگاههای کارآمدتر در موقعیتی قرار می‌گرفتند که می‌توانستند در تجهیزات بهتر سرمایه گذاری کنند و بازدهی کل صنعت را بهبود بخشند.

۳۸. در طبقه‌بندی استاندارد صنعتی بین‌المللی، دسته‌های ۳۷ و ۳۸.

۳۹. بنگرید به: Chang, 1994: 96 . اهمیت تحول ساختاری درون کارخانه‌ای در کره را می‌توان با مقایسه همین تحول در تایوان، ملاحظه کرد. با وجود این حقیقت که کره بسیار کندتر از تایوان رشد کرد (به جدول ۲ نگاه کنید)، این کشور یک تحول ساختاری بسیار شدیدتری را در درون صنایع کارخانه‌ای تجربه کرد. از سال ۱۹۶۵ تا سال ۱۹۸۴، سهم صنایع سنگین و شیمیایی در ستانده بخش کارخانه‌ای کره، حدود ۴۸/۷ درصد افزایش یافت (از ۳۸/۲ درصد به ۵۶/۸ درصد)، در حالی که این سهم در تایوان تنها حدود ۱۷/۵ درصد بالا رفت (از ۴۹/۸ درصد به ۵۸/۵ درصد).

۴۰. در میانهٔ دهه ۱۹۸۰، کره هنوز یکی از بدهکارترین ملل جهان به شمار می‌رفت، گرچه کل حجم بدهی آن، از نقطه اوجش در سال ۱۹۸۵، به گونه‌ای چشمگیر کاهش یافته است.

۴۱. در طول جنگ کره (۱۹۵۰-۱۹۵۳)، کرهٔ جنوبی نزدیک به ۴۰ درصد ظرفیتهای کارخانه‌ای، نزدیک به ۵۰ درصد خطوط آهن و بیش از ۸۰ درصد ظرفیت تولیدی برقش را از

دست داد (Lee, 1984: 110-19). به طور خاص، مشکل اصلی در مسئله برق بود که قبلاً نیز با قطع عرضهٔ برقِ آبی از شمال، پیش از جنگ، با دشواریهایی روبه‌رو شده بود.

۴۲. در فاصله سالهای ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۰، پس‌اندازهای خارجی بین ۴۵ تا ۱۱۵ درصد سرمایه گذاری را تأمین مالی می‌کرد (Krueger, 1982: Table 5). در همین دوره، کمکهای خارجی ۶۰ تا ۸۵ درصد واردات را تأمین مالی می‌کرد (Krueger, 1982: Table 18).

۴۳. واقعه‌ای که به اصطلاح انباشت غیرمجاز سرمایه خوانده می‌شد (Jones and Sakong, 1980: 69-70).

۴۴. در مورد تجربه ژاپن در سیاست صنعتی، بنگرید به، Magaziner and Hout, 1980; Okimoto, 1989.

۴۵. برای جزئیات بیشتر، بنگرید به: Chang, 1993, Lee, 1992 .

۴۶. گرچه بنگاههای بزرگ، زیر فشارهای فزاینده دولت برای بهبود شبکه‌های پیمانکاری فرعی کارآمد بودند (شبکه‌هایی که در دهۀ ۱۹۸۰ در صنایع اتومبیل سازی بسیار موفق بودند)، اما اینکه دولت، بنگاههای بزرگ را ترجیح می‌داد، غیرقابل انکار است.

۴۷. انتقادهای فزاینده از تمرکز قدرت اقتصادی در دستان مجتمعها به تازگی (در سال ۱۹۸۶) منجر به اصلاحیه‌ای بر این قانون شده است که در آن محدودیتهای قویتری بر سرمایه گذاری متقابل میان اعضای مجتمعهای مشابه وضع شده است (Paik et al., 1988: 28-9 and 40-42).

۴۸. بنگرید به: You and Chang, 1993 و You (زیرچاپ).

۴۹. چشمگیرترین جنبۀ "جنبش سماول" که در میانۀ دهه ۱۹۷۰ به راه افتاد، شبیه برنامۀ بسیج روستایی مائویی، شامل ایجاد زیربناهای روستایی (آبرسانی، بهداشت وجاده) بود، که این کار از طریق برنامه کار نیمه اجباری انجام می‌شد؛ بنگرید به: Michell, 1982 و You (زیرچاپ).

منابع

Abramovitz, M., 1989, 'Thinking about Growth', in M. Abramovitz, *Thinking about Growth*, Cambridge: Cambridge University Press.

Ahlstrom, G., 1982, *Engineers and Industrial Growth*, London: Croom Helm.

Amsden, A., 1989, *Asia's Next Giant*, New York: Oxford University Press.

Anderson, E. and B. Lundvall, 1988, 'Small National Systems of Innovation Facing Technological Revolutions: An Analytical Framework', in C. Freeman, and B. Lundvall (eds.) *Small Countries Facing the Technological Revolution*, London: Pinter Publishers.

Arpi, G., 1960, 'The Swedish Ironmaster's Association', *Scandinavian Economic History Review*, Vol.8, No.1.

Arrow, K., 1962, 'The Economic Implications of Learning by Doing', *Review of Economic Studies*, Vol.29.

Balassa, B., 1982, 'Development Strategies and Economic Performance', in B. Balassa *et al.*, *Development Strategies in Semi-Industrial Economies*, Baltimore, MD: The Johns Hopkins University Press.

Bardhan, P., 1990, 'Symposium on the State and Economic Development', *Journal of Economic Perspectives*, Vol.4, No.3.

Baumol, W., 1968, 'Entrepreneurship in Economic Theory', *American Economic Review*, Vol.58, Papers and Proceedings.

Baumol, W., 1990, 'Entrepreneurship: Productive, Unproductive and Destructive', *Journal of Political Economy*, Vol.98, No.5.

BOK (Bank of Korea), 1987, *National Accounts*, Seoul: BOK.

Brems, H., 1954, 'Monopoly and Competition in Scandinavia', in E. Chamberlin (ed.), *Monopoly and Competition and Their Regulation*, London: Macmillan.

Chang, H.-J., 1993, 'The Political Economy of Industrial Policy in Korea', *Cambridge Journal of Economics*, Vol.17, No.2.

Chang, H.-J., 1994, *The Political Economy of Industrial Policy*, London: Macmillan.

Cumings, B., 1987, 'The Origins and Development of the Northeast Asian Political Economy: Industrial Sectors, Product Cycles, and Political Consequences', in F. Deyo (ed.), *The Political Economy of the New Asian Industrialism*, Ithaca, NY: Cornell University Press.

Dahmén, E., 1985, 'Development Blocks in Industrial Economics', *Scandinavian Economic History Review*, Vol.36, No.1.

David, P., 1992, 'Knowledge, Property and the System Dynamics of Technological Change', paper prepared for The World Bank Annual Conference on Development Economics, Washington, DC.

Dosi, G., Freeman, C., Nelson, R., Silverberg, G. and L. Soete (eds.), 1988, *Technical Change and Economic Theory*, London: Pinter Publishers.

Edquist, C. and B. Lundvall, 1993, 'Comparing the Danish and Swedish Systems of Innovation', in R. Nelson (ed.), *National Innovation Systems: A Comparative Study*, Oxford: Oxford University Press.

Freeman, C., 1992, 'Catching up in World Growth and World Trade', in M. Nissanke (ed.), *Essays in Honour of Alfred Maizels*.

FYP (Five Year Plan), various years, Seoul: Republic of Korea Government.

Gustavson, C., 1986, *The Small Giant: Sweden Enters the Industrial Era*, Athens, OH: Ohio University Press.

Hamilton, C., 1983, 'Capitalist Industrialization in East Asia's Four Little Tigers', *Journal of Contemporary Asia*, Vol.13, No.1.

Hecksher, E., 1954, *An Economic History of Sweden*, Cambridge, MA: Harvard University Press.

Hirschman, A., 1968, 'The Political Economy of Import-Substituting Industrialization in Latin America', *Quarterly Journal of Economics*, Vol.82, No.1.

Hirschman, A., 1970, *Exit, Voice and Loyalty*, Cambridge, MA: Harvard University Press.
Hirschman, A., 1981, 'The Rise and Decline of Development Economics', in A. Hirschman, *Essays in Trespassing*, Cambridge: Cambridge University Press.
Hirschman, A., 1987, 'Linkages', *The New Palgrave*, London: Macmillan.
Hodgson, G., 1988, *The Economics of Institutions*, Cambridge: Polity Press.
Isacson, M. and L. Magnusson, 1987, *Proto-industrialization in Scandinavia: Craft Skill in the Industrial Revolution*, Leamington Spa: Berg.
Johnson, B. and B. Lundvall, 1989, 'Limits of the Pure Market', in *Samhällsventenskap, Economi och Historia - Festskrift till Lars Harlitz*, Goteborg, Daidalos.
Johnston, T., 1962, *Collective Bargaining in Sweden*, Cambridge, MA: Harvard University Press.
Jones, L. and I. Sakong, 1980, *Government, Business and Entrepreneurship in Economic Development: The Korean Case*, Cambridge, MA: Harvard University Press.
Jorde, T. and D. Teece, 1990, 'Innovation and Cooperation: Implications for Competition and Antitrust', *Journal of Economic Perspectives*, Vol.4, No.3.
Kaldor, N., 1989, 'The Role of Increasing Returns, Technical Progress and Cumulative Causation in the Theory of International Trade and Economic Growth', in F. Tagetti and A. Thirlwall (eds.), *The Essential Kaldor*, London: Duckworth.
Killick, T., 1991, *A Reaction Too Far?*, London: ODI (Overseas Development Institute).
Krueger, A., 1974, 'The Political Economy of the Rent-Seeking Society', *American Economic Review*, Vol.64, No.3.
Kreuger, A., 1982, *The Developmental Role of the Foreign Sector and Aid*, Cambridge, MA: Harvard University Press.
Lall, S., 1991, 'Explaining Industrial Success in the Industrial World', in V.N. Balasubramanyam and S. Lall, (eds.), *Issues in Development Economics*, London: Macmillan.
Lee, C., 1992, 'The Government, Financial System and Large Private Enterprises in the Economic Development of South Korea', *World Development*, Vol.20, No.2.
Lee, D.G., 1984, 'Yugio ui Sahoe-gyongjesachok Inshik', in D.G. Lee & W.Y. Chung (eds.), *Hangook Jabonjuiron*, Seoul: Kkachi.
Lindbeck, A., 1990, 'The Swedish Experience', Paper presented at OECD Conference on the Transition to Market Economies in Central and Eastern Europe.
Lindgren, A., 1990, 'Long-term Contracts in Financial Markets: Bank-Industry Connections in Sweden, Illustrated by the Operation of the Stockholms Enskilda Bank', in M. Aoki, B. Gustafsson and O. Williamson (eds.), *The Firm as a Nexus of a Treaties*, London: Sage Publications Ltd.
Luedde-Neurath, R., 1986, *Import Controls and Export-Oriented Development: A Reassessment of the South Korean Case*, Boulder, CO: Westview Press.
Lundvall, B., 1988, 'Innovation as an Interactive Process: From User-Producer Interaction to the National System of Innovation', in Dosi et al. (eds.) [*1988*].
Magaziner, I., and T. Hout, 1980, *Japanese Industrial Policy*, London: Policy Studies Institute.
Michell, T., 1982, 'South Korea: Vision of the Future for Labour Surplus Economies?', in M. Bienefeld and M. Godfrey (eds.), *The Struggle for Development: National Strategies in International Context*, New York: Wiley & Sons Ltd.
Montgomery, A., 1939, *The Rise of Modern Industry in Sweden*, Stockholm.
Murrell, P., 1992, 'An Antidote to Shock Therapy: An Evolutionary Approach to the East European Economic Transition', The Woodrow Wilson Center, Occasional Paper No.37, Washington DC.
Nelson, R., 1986, 'Incentives for Entrepreneurship and Supporting Innovations' in B. Balassa (ed.), *Economic Incentives*, London: Macmillan.
Nelson, R. and S. Winter, 1982, *An Evolutionary Theory of Economic Change*, Cambridge, MA: Harvard University Press.

North, D., 1981, *Structure and Change in Economic History*, New York: W.W. Norton & Co.

Norton, R., 1986, 'Industrial Policy and American Renewal', *Journal of Economic Literature*, Vol.24, No.1.

Nygren, I., 1983, 'Transformation of Bank Structures in the Industrial Period: The Case of Sweden 1820–1913', *Journal of European Economic History*, Vol.12, No.1.

Okimoto, D., 1989, *Between MITI and the Market: Japanese Industrial Policy for High Technology*, Stanford, CA: Stanford University Press.

Olson, M., 1982, *The Rise and Decline of Nations*, New Haven, CT: Yale University Press.

Paik, N.K., S.I. Chang and D.H. Lee, 1988, *Hangook ui Sanup Jongcheck - Sanup Jojick Jongchek Gwanryon Jaryojip*, Seoul: Korea Institute for Economics and Technology.

Porter, M., 1990, *The Competitive Advantage of Nations*, London: Macmillan.

Ranis, G. and J. Fei, 1975, 'A Model of Growth and Employment in the Open Dualistic Economy: The Case of Korea and Taiwan', in F. Stewart (ed.), *Employment, Income Distribution and Development*, London: Frank Cass.

Reich, R., 1991, 'Entrepreneurship Reconsidered: The Team as Hero', in *Participative Management, Harvard Business Review*, Special Supplement.

Samuelsson, K., 1958, 'The Banks and the Financing of Industry in Sweden', *Scandinavian Economic History Review*, Vol.6, No.2.

Samuelsson, K., 1968, *From Great Power to Welfare State*, London: Allen & Unwin.

Sandberg, L., 1978, 'Banking and Economic Growth in Sweden Before World War I', *Journal of Economic History*, Vol.38, No.3.

Saul, S. and A. Milward, 1977, *The Development of the Economies of Continental Europe, 1850–1914*, London: Allen & Unwin.

Schumpeter, J., 1987, *Capitalism, Socialism and Democracy*, 6th edn., London: Unwin Paperbacks.

Solomou, S. and M. Kitson, 1990, *Protectionism and Economic Revival*, Cambridge: Cambridge University Press.

Smith, A., 1976, The Wealth of Nations, Chicago, IL: University of Chicago Press.

Stark, D., 1992, 'Path Dependence and Privatization Strategies in East Central Europe', *East European Politics and Societies*, Vol.6, No.1.

Stråth, B., 1990, 'Sweden: Towards a Compromise on the Concept of Rationalisation', mimeo, University of Gothenburg.

Svennilson, I., 1954, *Growth and Stagnation in the European Economy*, Geneva: United Nations.

Taylor, L., 1993, Review of World Development Report 1991: The Challenge of Development, *Economic Development and Cultural Change*, Vol.41, No.2.

Torstendahl, R., 1991, *Bureaucratisation in Northwestern Europe 1880–1985*, London: Routledge.

Toye, J., 1987, *Dilemmas of Development*, Oxford: Basil Blackwell.

van Brabant, J. 1992, 'Privatization in Economies in Transition – An Economic Framework', mimeo, New York: DESD, United Nations Secretariat.

World Bank, 1988, *World Development Report 1988*, New York: Oxford University Press.

World Bank, 1991, *World Development Report 1991*, New York: Oxford University Press.

WP (White Paper on the Economy), various years, Seoul: Economic Planning Board (EPB).

Wright, R., 1991, *Three Essays in Comparative Economics*, unpublished Ph.D. dissertation, Faculty of Economics and Politics, University of Cambridge.

You, J., 1990, 'South Korea', in S. Herzenberg and J. Perez-Lopez (eds.), *Labor Standards and Development in the Global Economy*, Washington DC: US Department of Labor Bureau of International Labor Affairs.

You, J., forthcoming, 'Capital–Labour Relations of the Newly Industrialising Regime in Korea: Past, Present, and Future', in J. Schor (ed.), *Changing Production Relations: A Global Perspective*, Oxford: Oxford University Press.

You, J. and Chang, H., 1993, 'The Myth of Free Labour Markets in Korea', *Contributions*

منتشر می‌شود

جمهوری اسلامی ایران
سازمان برنامه و بودجه

مجموعه بخشنامه‌ها و دستورالعملها در امور

۱- استانداردها و معیارهای فنی
۲- تشخیص صلاحیت و ارجاع کار به مهندسان مشاور، پیمانکاران و سازندگان
۳- قراردادهای مهندسان مشاور
٤- قیمتهای پایه
۵- پیمانهای پیمانکاران
۶- تعدیل آحادبها
۷- قوانین و مقررات

جلد هشتم

معاونت امور فنی